





السلام عليك يا ابا عبدالله (ع)

امام حسين عليه السلام

شهيد فرهنگ پيشرو انسانيت

محمدتقي جعفرى

## فهرست موضوعات

پیشگفتار ..... ۵

### کتاب اول

مقدمه .....	۱۱
عهدی بزرگ و وفایی جاودانه .....	۱۱
<b>بخش اول</b> .....	<b>۱۳</b>
حکمت عالیۀ خداوندی .....	۱۳
برای خداوند سبحان، حکمتی است فوق مشاعر و عقول محدود انسان‌ها .....	۱۳
امام حسین(ع) شهید فرهنگ پیشرو انسانیت .....	۱۵
علّت تألیف این کتاب .....	۱۶
<b>بخش دوم</b> .....	<b>۲۱</b>
مقدمۀ یکم .....	۲۱
سه راه اساسی برای نجات بشریت از پوچی، و اثبات و اعلان عظمت الهی حیات (حیات معقول) .....	۲۱
شهادت چیست؟ .....	۲۳
بعضی از ابعاد شهادت: .....	۲۴
نمونه‌ای از عظمت‌های حیات آدمی .....	۲۴
<b>بخش سوم</b> .....	<b>۲۷</b>
مقدمۀ دوم .....	۲۷
شناخت و داوری صحیح دربارهٔ هر حادثۀ بزرگ تاریخ که ... ..	۲۷
عامل یکم - اطلاعات لازم و کافی در حد مقدور، پیرامون ماهیت و علل و نتایج حادثه .....	۲۷
عامل دوم - آگاهی هر چه بیشتر از اصول کلی و ثابت و قضایای جزئی و متغیر .....	۳۰
بُعد یکم - نمودها و جریانات جزئی و متغیر حوادث .....	۳۰
بُعد دوم - اصول و قوانین کلی و ثابت وقایع تاریخ است که .....	۳۰
دستۀ اول - اصول و قوانین درجهٔ اول از نظر وسعت دایره و فراگیری آن‌ها ... ..	۳۰
دستۀ دوم - اصول و قوانین درجهٔ دوم .....	۳۱
عامل سوم - برخورداری از دریافت طعم واقعی اصول و ارزش‌های والای انسانی ... ..	۳۱

۳۵	بخش چهارم
۳۵	مقدمه سوم
۳۵	نمونه‌هایی ازدو نوع نگرش دربارهٔ حوادث تاریخی
۴۰	نوع یکم- اصول کلی ارزش و ضد ارزش
۴۰	نوع دوم- ارزش‌ها و ضد ارزش‌های خصوصی نژادی، اقلیمی، فرهنگی خاص و رویدادهای شخصی
۴۳	بخش پنجم
۴۳	مقدمه چهارم:
۴۳	اگر حیات انسانی به‌طور صحیح شناخته نشود و به‌هدف اعلای خود توجیه نگردد
۴۷	بخش ششم
۴۷	مقدمه پنجم:
۴۷	حیات انسانی و کرامت و شرافت ذاتی آن از دیدگاه حقوق جهانی بشر در اسلام
۴۹	بخش هفتم
۴۹	مقدمه ششم:
۴۹	حیات چیست که دفاع از شرف و حیثیت آن، از اصول اساسی اسلام بوده و...
۵۷	بخش هشتم
۵۷	مقدمه هفتم:
۵۷	بحثی در اصول پنج‌گانهٔ مربوط به قدرت و حق و باطل
۵۷	اصل یکم- قدرت در همهٔ اشکال آن، عامل گردیدن‌هاست
۵۷	اصل دوم- قدرت به یک معنی، حقیقتی است ناآگاه
۵۸	اصل سوم- قدرت ذاتاً جلوه‌ای از حق است
۵۸	اصل چهارم- حامیان حق و حامیان باطل هستند که...
۵۹	اصل پنجم- با عظمت‌ترین و با ارزش‌ترین قدرت‌ها، قدرت مالکیت بر نفس است...
۶۳	بخش نهم
۶۳	مقدمه هشتم:
۶۳	دو رکن اساسی شخصیت‌های سازندهٔ فرهنگ پیشرو انسانیت که...
۶۹	بخش دهم
۶۹	مقدمه نهم:
۶۹	اساسی‌ترین عامل بروز این حادثهٔ حیرت‌انگیز، عشق و ایمان راستین امام حسین (ع) به...
۷۱	بخش یازدهم
۷۱	مقدمه دهم:
۷۱	انتظاری که علوم انسانی در وهلهٔ نخست از صاحب‌نظران فرّق و مذاهب مختلف اسلامی و...
۸۱	بخش دوازدهم
۸۱	تساوی‌ها و اتحادها
۸۳	تساوی‌های دوازده‌گانه

- ۸۴..... نوع یکم. تساوی در ارتباط با خالق
- ۸۴..... نوع دوم. تساوی در آن حکمت الهی که ایجاد انسان‌ها را اقتضا نموده و آنان را در مسیر.....
- ۸۵..... نوع سوم. تساوی انسان‌ها در شایستگی دمیده شدن روح الهی در همه آنان.....
- ۸۵..... نوع چهارم. تساوی در کاشته شدن بذرهاى معرفت در درون همه آنان.....
- ۸۵..... نوع پنجم. تساوی در عامل کمال که متن کلی ادیان الهی است.....
- ۸۶..... نوع ششم. تساوی در کرامت ذاتی (کرامت اولی) که خداوند همه انسان‌ها را... ..
- ۸۶..... نوع هفتم. تساوی در استعداد تحصیل کرامت ارزشی اکتسابی و برخوردار شدن از آن.....
- ۸۶..... نوع هشتم. تساوی در هدفگیری‌های کلی.....
- ۸۶..... نوع نهم. تساوی مبدأ در خلقت انسان‌ها.....
- ۸۷..... نوع دهم. تساوی در ماده اصلی خلقت.....
- ۸۷..... نوع یازدهم. تساوی در ماهیت و مختصات که همه انسان‌ها دارند.....
- ۸۸..... نوع دوازدهم. تساوی در برابر حقوق طبیعی و وضعی و هر قانونی که.....
- ۸۸..... اتحادهای سه‌گانه.....
- ۸۸..... نوع یکم. اتحادی فوق وحدت‌ها و کثرت‌های طبیعی.....
- ۸۹..... نوع دوم. اتحاد ناشی از جاذبه کرامت ارزشی اکتسابی میان انسان‌های رشديافته.....
- ۸۹..... نوع سوم. تشکل گروهی.....
- ۹۱..... بخش سیزدهم.....**
- ۹۱..... پیامبر اسلام محمد مصطفی (ص) پس از جدی‌ترین تلاش و تکاپو.....
- ۹۳..... بخش چهاردهم.....**
- ۹۳..... معاویه کیست و کارنامه او چیست؟.....
- ۱۰۰..... کشتگاه بزرگ تاریخ، همواره بهار و خزانی داشته است.....
- ۱۰۱..... بخش پانزدهم.....**
- ۱۰۱..... یزید کیست و کارنامه او چیست؟.....
- ۱۰۷..... بخش شانزدهم.....**
- ۱۰۷..... اهداف و انگیزه‌هایی که باعث شد مقاومت شدید حسین بن علی (ع) و مبارزه او، رسمی و.....
- ۱۱۱..... بخش هفدهم.....**
- ۱۱۱..... نقش تقوای الهی رهبر در توجیه و مدیریت جامعه.....
- ۱۱۵..... بخش هجدهم.....**
- ۱۱۵..... قانون دفاع جدی از جان.....
- ۱۲۱..... مطلب یکم - امام حسین (ع) نه تنها محمد بن حنفیه، بلکه هیچ کس را.....
- ۱۲۳..... مطلب دوم - از سخنان محمد بن حنفیه که بازگوکننده نظریه همه مسلمانان آگاه.....
- ۱۲۳..... مطلب سوم - پیشنهاد محمد بن حنفیه به امام حسین (ع) که.....
- ۱۲۹..... بخش نوزدهم.....**
- ۱۲۹..... آیا امام حسین (ع) می‌دانست در این قیام بزرگ شهید می‌شود؟.....

بخش بیستم	۱۳۹
انسان‌ها در درک زندگی و مرگ و حقیقت آن دو بسیار متفاوتند.	۱۳۹
بخش بیست و یکم	۱۴۱
مقدمه‌ای برای درک سازگار بودن علم به شهادت یا تلاش برای	۱۴۱
حقیقت یکم	۱۴۱
حقیقت دوم	۱۴۲
یک تحقیق مختصر درباره اهل کوفه در آن دوران	۱۴۸
امام حسین (ع) برای سفر به عراق از خداوند طلب خیر کرد.	۱۴۹
بخش بیست و دوم	۱۵۳
شرایط پیشوایی الهی برای خلق خداوندی.	۱۵۳
۱. حکم بر مبنای کتاب الهی:	۱۵۴
۲. قیام به عدالت:	۱۵۵
۳. مؤمن به دین حق:	۱۵۶
۴. وابستگی نفس به خداوند:	۱۵۷
بخش بیست و سوم	۱۶۷
ابن زیاد با عمامه‌ای مشک‌ی بر سر و لباس اهل حجاز بر تن	۱۶۷
آب شور و زهر آگین حیات بشری	۱۶۷
آب شیرین و حیات بخش بشری	۱۶۷

## کتاب دوم

### سخنرانی‌ها

مرگ و زندگی در دو قاموس: ما و حسین <small>علیه السلام</small>	۱۷۹
ابعاد و آفاق شکست‌ها و پیروزی‌ها	۱۹۳
انسان‌های الهی، حرکات، تکاپوها و انگیزه‌ها	۲۰۵
عاشورا، نمودی از تناسب هدف و وسیله	۲۱۹
حوادثی که حسین <small>علیه السلام</small> را برانگیخت	۲۳۵
عاشورا، قیامی در پرتو قانون	۲۴۷
۱- پایمال شدن قوانین و حق و حقیقت.	۲۴۹
۲- نقض احترام انسان‌ها و معامله با مردم جامعه	۲۴۹
۳- نقض قانون تساوی و عدل در حقوق و تکالیف، میان طبقات و افراد.	۲۵۱
۴- نقض شایستگی و استقامت در مدیریت امور جامعه اسلامی	۲۵۵
۵- نقض عدالت در توزیع اقتصادی آن.	۲۵۶
۶- نقض خیرخواهی و حق انتقاد.	۲۵۸
برای حسین بن <small>علیه السلام</small> چگونه گریه کنیم؟	۲۶۱

۲۷۱	بررسی دیدگاه‌ها و سعادت از نگاه امام حسین <small>علیه السلام</small> .....
۲۸۱	همراه با حسین <small>علیه السلام</small> از صبر تا نماز .....
۲۹۳	فلسفه بلند حسین .....
۳۰۳	حادثه کربلا با چه اسلوب‌هایی قابل تفسیر است؟ .....
۳۱۳	حسین <small>علیه السلام</small> و مسأله حیات .....
۳۱۵	الف. حیات، عطای خداوندی است. ....
۳۱۵	ب. جدا کردن هیچ روحی از بدن، بدون مقتضای شرعی جایز نیست. ....
۳۱۵	ج. استفاده از هر وسیله برای نابودی چشمه سار حیات بشری. ....
۳۱۵	د. حفظ و ادامه حیات بشری تا آن جا که خدا بخواهد، واجب است. ....
۳۱۶	ه. واجب است بر هر کسی که مورد استضعاف قرار گرفته و.....
۳۲۵	حسین <small>علیه السلام</small> قهرمان مدیریت. ....
۳۳۰	نمونه‌هایی درباره این که حیات چیست؟ .....
۳۴۱	نعمت‌شناسی امام حسین <small>علیه السلام</small> .....
۳۵۹	ترتیب تاریخی حوادث کربلا .....
۳۷۳	بایسته‌های تاریخ‌نگاری عاشورا .....
۳۸۳	نوری که از حسین <small>علیه السلام</small> می‌تراود .....
۳۹۳	ابهام‌زدایی‌های عاشورا .....
۴۰۳	موضع عاشورا در زمینه عمل و عکس‌العمل و نماز .....
۴۱۳	درسی که از حسین <small>علیه السلام</small> باید آموخت .....
۴۲۵	رسالت هنر در خصوص حسین <small>علیه السلام</small> و عاشورا .....
۴۳۷	حسین <small>علیه السلام</small> به نشان ابدیت .....
۴۴۹	حسین <small>علیه السلام</small> و زندگی .....
۴۵۹	نگاهی نوبه اصول بشری در پرتو حسین <small>علیه السلام</small> .....
۴۷۱	جایگاه برادری و برابری در حادثه عاشورا .....
۴۸۱	امام حسین <small>علیه السلام</small> ؛ تجسم اسلام کل .....
۴۸۹	حسین <small>علیه السلام</small> در پیشگاه تاریخ .....
۴۹۹	حسین‌شناسی .....
۵۰۹	اجمالی از فلسفه کنش و واکنش .....
۵۱۹	راز و نیاز حسین <small>علیه السلام</small> در محراب توحید .....
۵۳۱	آزادی در مکتب حسین <small>علیه السلام</small> .....
۵۴۱	تفسیر مرگ از دیدگاه امام حسین <small>علیه السلام</small> .....
۵۴۵	انگیزه اول .....
۵۴۷	انگیزه دوم .....
۵۴۸	انگیزه سوم .....
۵۵۱	انسان‌سازی امام حسین <small>علیه السلام</small> .....



۵۵۳	انگیزه چهارم
۵۵۴	انگیزه پنجم
۵۶۰	انگیزه ششم
۵۶۳	کربلا؛ اوج شکوفایی اختیار
۵۶۴	۱- صبر در مصیبت‌ها
۵۶۵	۲- صبر در مقابل لذت‌ها
۵۷۷	ابوالفضل در عاشورا؛ از جهاد تا تعهد
۵۸۷	اولین و آخرین گفتار یک قیام؛ حرکت باید کرد
۵۹۹	فهرست آیات
۶۰۳	فهرست روایات
۶۰۷	فهرست جملات عربی
۶۱۱	فهرست اعلام
۶۲۵	فهرست مآخذ

## بنام خدا

### پیشگفتار

آرزوی قلبی‌ام از زمان طلبگی، نوشتن کتابی دربارهٔ شخصیت امام

حسین علیه السلام بود. و حاضر بودم تمام زندگی‌ام را بدهم، تا مردی چون

ویکتور هوگو دربارهٔ امام حسین علیه السلام مطلب بنویسد. محمدتقی جعفری

... حرکت کشتی نجات آدمیان، احتیاجی به دریا ندارد.

این کشتی بر روی قطره اشکی مقدّس که برای حسین ریخته می‌شود، می‌گذرد. اشکی که از اعماق دل

برمی‌آید و جان را می‌شوراند و آن‌گاه، رهسپار پیشگاه اقدس خداوندی می‌شود.

... باز سخن بر سر عاشورا است و روز و شب آن. شب عاشورا، روز بزرگی انسانیت است و روز عاشورا،

ملکوت سترگی همهٔ روزها. افسوس که سرایندگان عاشورا، ذات عاشورا را نسرودند: عدالت و عدالت.

سوگوارانه باید اعتراف آورد: ذات عاشورا، از غروب اوّل عاشورای اوّل، مستور ماند، تا روزگاری گذشت و

حقایق آن، آن‌گونه که بایسته بود در مسیر بیداری انسان اعجاز نشان می‌داد، نتابید.

ورود پاره‌ای آموزه‌های قومی و رهیافت تحریفاتی که منشأی جز عدم دقت مکفی نداشته و ندارد، حادثه

جاودانه را در معرض دست‌خوش تغییرات جانکاه قرار داده است. این موضوع، تکلیف دانشمندان متعهد را صد

چندان می‌کند تا برای باز پیرایش این حادثهٔ خونبار دست به قلم برده و با تحقیقاتی مستند و نکته‌سنجانه، «ذات

عاشورا» را به درستی مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهند.

باری، اگر بپذیریم که گذشت زمان، یکی از مؤلفه‌های تأثیرگذاری اندیشه در جان‌مایه‌های یک فرهنگ به

شمار می‌رود، با سپری شدن بیش از یک دهه از تألیف این رساله، اکنون نوبت آن است که دانشوران، با نظری

مجدّد، آمادگی‌های لازم را برای آن‌چه که دین‌شناسان بزرگ در این نوع تألیفات پُرمايه، در صد تفهیم و التّقاء آن

بوده‌اند، فراهم کنند، تا موجبات «ارتقاء معرفت دینی» برای قشر انبوهی که از سر عشق، اهل بیت و مسنادیان

راستین دین خدا را دوست می‌دارند، فراهم شود.

در این میان آن‌چه مهم‌تر به نظر می‌رسد، این است: با بروز پدیده‌های نوظهور و مسائل نو پدید، ضرورت

پیرایش و پالایش آموزه‌های دینی صد چندان شده، لازم و بل «واجب» است دارندگان هم‌دین و دیانت، با اتّکاء

به میراثی که در آثاری ارجمند تبلور یافته، نسبت به ادای دین خود کوشش‌های لازم را نموده و به این نکته توجّه

مضاعف داشته باشند که: وظیفهٔ حتمی کسانی که از یک «فرهنگ پیشرو» برخوردارند، «حفظ» و «نگاهداشت»

آن در وهلهٔ اوّل، و «پاسداشت» و «در معرض دید همگان» قرار دادن آن در وهلهٔ ثانی است. اگر این دو مهم صورت نگیرد، دیگران با ابزارها و مسیرهای مختلف، «فرهنگ‌های پیرو» و مختلط و را کدر را به ما تحمیل خواهند کرد. آمادگی برای پاسخگویی صریح و قاطعانه به «سؤالات» و «شبهات»، یکی از ارکان اساسی «حفظ و ترویج» یک فرهنگ و مکتب پیشرو است، چرا که بخش اعظم ضربات کارگر و عقب‌نشینی‌های ناهنجار و شکننده و نیز خودباختگی‌های خطرناک، از متن تشکیکات مغرضانه و سؤالات بی‌پاسخ ناشی شده و بالا می‌آیند... پس بر ماست که موشکاف باشیم و مرزبان.

کتابی که پیش روی دارید، اثری است مکتبی که از منظری دیگر به رشتهٔ تحریر درآمده است. خوانندگان گرامی این اثر، با نوشتار و گفتارهایی مواجه هستند که مؤلف، طی آن می‌کوشد با تکیه بر برهان‌هایی بدیهی و واضح اثبات نماید: اهل بیت هرگز نباید دستاویز «کوتاه‌فکری» قرار گرفته و از جایگاه سازندهٔ خود به مرتبهٔ پایین کشیده شوند. در حقیقت، پیام کتاب‌های روشنگرانهٔ مکتبی از این دست، جز این نیست که: دوستداری اهل بیت، هرگز نباید به باریکه‌هایی راه ببرد که فایدهٔ عقلی و شرعی بر آن مترتب نیست و ثمرهٔ آن، تنها در میزان اندک و گذرایی خلاصه می‌شود که در خلال آن حبسِ حبّ، ولایت‌مداری و دینداری در قلمروی ظاهری اشباع شده و آدمی را از غور و تعمق در دریای معارف واقعی صادر شده از حاملان وحی بی‌نیاز می‌نماید.

علی‌رغم این که بخش مکتوب این کتاب دارای حجمی اندک بوده و دامنهٔ مباحث آن چندان گسترده نیست، در عین حال، با نظر به حقایق ارزشمندی که در جای جای آن بیان شده، بدون هیچ تردیدی، این نگاشته را باید سرآغاز تفکری محسوب داشت که پس از سپری شدن چند قرن، در صدد است راه «درست دینی» را کشف نموده و راه ارجمند آن را به جویندگان مشتاق و دینداران دقیق‌النظر ارائه دهد.

محمدتقی جعفری با عنای تحلیلی غیر قابل انکاری، در صدد بیان مطالبی است که اصولاً هیچ دین‌شناس خبیری که در صدد درک و فهم آموزه‌های ولایی شیعه است، از تفکرات مندرج در آن بی‌نیاز نخواهد بود و تمام کسانی که دوست می‌دارند از اهل بیت و جایگاه واقعی آن‌ها در متن دین - بدون این که در لغزش‌های تحریف فرو افتند - به درستی آگاهی یابند، لزوماً باید این نوع تفکرات و انگاره‌ها را مفروض گرفته و از محتوای آن‌ها مطلع و مستبصر باشند.

چه، حسین علیه السلام زرگر حقیقت است و قلّه‌ای که «حماسه»، کوه پایگی حقیقتش را عهده‌دار شده است. گفتار جاودانهٔ او: «اگر دین هم ندارید، آزادمرد باشید!» پس از گذشت نزدیک به چهارده قرن، باز بر حقیقت خویش اصرار می‌ورزد و می‌رود که در کنار مانایی خود، در بلندای والاترین تفکرات روزگاران بنشیند. چرا که خطاب امامت به انسانیت، باز جز این نیست: اگر دینمدار نیستید، آزادمدار باشید، شاید انسانیت از افق آزادی طلوع کند. این کتاب با هر دو بخش خود - نوشته‌ها و سخنرانی‌ها - دربردارندهٔ روایت جدیدی است که امام حسین علیه السلام و قیام او را از منظری دیگر مطرح می‌کند: «حیات» به جای «تراژدی»، «حقوق بشر» به جای «اسطوره»، «انسان» به جای «تاریخ» و «وجدان» به جای «حماسه». استاد فقید هرچند توفیق نیافت نگارش خویش دربارهٔ امام

حیات باوران - حسین بن علی - را تکمیل نماید، ولی این توفیق را یافت که دیدگاهی نو را مطرح نموده، میان «عاشورا» و «حقیقت» از یک سو و امام حسین علیه السلام و انسان از سوی دیگر، رابطه‌ای بنیادین برقرار کند و انسان‌شناسان و اهل حکمت و دانایان بشری را به نظاره فرابخواند و با تکیه بر عظمت بی‌بدیل حسین علیه السلام، با صدایی رسا و با قلمش فریادخوان این رمز بزرگ باشد که: برخیزید انسان را پیدا کنیم.

ای فلاسفه، ای حقوق‌دانان، ای اقتصاددانان، ای سیاستمداران، ای ادبا، ای هنرمندان، ای صاحب‌نظران علوم روانی، ای تحلیل‌گران تاریخ انسانی و ای پیشتازان فرهنگ پیشرو! در پیچ‌وخم بیراهه‌های دو قرن اخیر که به نام شاهراه‌های «علم» و «آزادی» معروف شده، موجودی به نام «انسان» گم شده است! بیش از این، تأخیر سزاوار نیست، برخیزید راه بیفتیم تا او را پیدا کنیم. در این حرکت معجزه‌آسا، پرچمداران اصیل کاروان را که پیشتازان دین حیات‌بخشی الهی و اخلاقیون هستند، فراموش نکنیم. اکنون که در اوایل «قرن پانزدهم هجری اسلام» و در آستانه ورود به «قرن بیست و یکم مسیحیت» هستیم، فاصله جمله کسی را که می‌گوید: «من مهمانم را از خانه‌ام که او به عنوان پناهگاه برای خود انتخاب کرده است، بیرون نخواهم کرد تا زندگی‌اش در خطر نابودی قرار بگیرد، اگرچه به نابودی زندگی خودم تمام شود.» تا آن جمله که می‌گوید: «من هدف و دیگران وسیله!» فاصله بین انسان و ضد انسان است. اگر می‌خواهید صدق این ادعا را درک کنید، توجه به اصالت و قدرت و استحکام حیات انسان‌های آن دوره‌ها را در نظر بگیرید و سپس آن را با زندگی پوچ دوران ما مقایسه نمایید.

نظر به این‌که تجدید چاپ این اثر مستلزم بازبینی در سرفصل‌های بخش سخنرانی‌ها بود، خوشوقتیم به اطلاع خوانندگان این چاپ برسانیم که در جهت روزآمد نمودن کتاب، سرفصل‌ها معطوف به گفتمان غالب استاد بوده و مصداق عناوین خود می‌باشد.

اما در این مجال اندک، سزااست از طرف مؤسسه علامه جعفری سپاس‌های ویژه خود را به نیابت از اهالی علم و معرفت، تقدیم روح رحیل زنده‌یاد داریوش شاهین نماییم که در به‌سامان شد این اثر ما را یاری داد و صباحی چند بعد، به خیل نیک‌رفتگان پیوست. نیز بر خود لازم می‌دانیم از بذل مساعی سروران گرامی، آقایان: منوچهر صدوقی سها، عبدالله نصری، شهرام تقی‌زاده انصاری، حسین صاعدی، محمدرضا جوادی، کریم فیضی، سرکار خانم عدرا جعفری، سرکار خانم رؤیا عزیزی موسوی و دیگر عزیزانی که این مؤسسه را خالصانه یاری کرده‌اند، تقدیر و تشکر به عمل آورده و در خصوص کاستی‌ها، پیشاپیش اعتذار بجوییم. با آرزوی پویایی تفکرات، این کتاب را به دانشوران حقیقت‌یاب پیشکش نموده و از درگاه ایزد مَنَّان، تکاپو و جولان هر چه دقیق‌تر سمند عقول در آستان نورانی حسین «فرزند حقیقت» را خواستاریم.

بمّنه و فضله و کرمه - بهار ۱۳۸۶

موسس: شیخ مرتضیٰ انصاری، علامه جعفری



کتاب اوّل



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

### إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَىٰ وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ

... حرکت کشتی نجات آدمیان، احتیاجی به دریا ندارد.

این کشتی بر روی قطره اشکی مقدّس که برای حسین ریخته می‌شود، می‌گذرد. اشکی که از اعماق دل برمی‌آید و جان را می‌شوراند و آن‌گاه، رهسپار پیشگاه اقدس خداوندی می‌شود.

#### عهدی بزرگ و وفایی جاودانه

ای حسین، ای فرزند شریف‌ترین انسان، ای معشوق جان‌های شیفته حق و حقیقت و ای امید حیات پاکان اولاد آدم، داستان خونین تو در دشت سوزان نبینا، قرن‌ها پیش از آن که چشم به این دنیا باز کنیم، به وقوع پیوسته است. و چنین بود که ما و گروهی از کاروانیان گذرگاه حیات پرمعنا، به حکم جریان منظم زندگی در جویبار زمان، از دیدار جمال زیبای ربّانی تو و یاران بی نظیرت محروم گشتیم.

یاران باوفایی که با شکوفایی درخشان‌ترین سعادت و فضیلت انسانی در دل، چهره برافروختند و با بال و پری که از اعماق جانشان رویده بود، در چند لحظه از تنگنای عالم خاک، به اوج عالم پاک به پرواز درآمدند. افسوس که ما از تقدیم جان‌مان در آن طبّق اخلاص - که در آن روز خونبار، جان هفتاد و دو تن انسان کامل را به پیشگاه الهی عرضه کرد - محروم ماندیم.

با این حال، سپاس بیکران خدایی را که از آن گروه‌های نابخرد نبودیم که نشستند و عهدها بستند و تو را برای اقامه حکومت حق و عدالت، به سرزمین خود، عراق دعوت نمودند و در آن هنگام که گام بر سرزمین آنان نهادی، آن نابخردان ضد انسانیت عهدها را شکسته و به انکار صدها نامه‌ای که شخصیت خود را در گرو آن گذاشته بودند، برخاستند و آن‌گاه با شمشیرهای بڑان خود، بر تو و یاران تو تاختند و در آن روز، پیش از آن که خورشید سپهر لاجوردین از دیدگاه زمین‌نشینان ناپدید گردد، خورشید عالم افروز



وجود تو را از دیدگان مردم دنیا پوشاندند. غافل از آن که، اگر جمال ابدیت‌نمای تو از دیدگاه فضای عالم طبیعت غروب کند، در دل پاکان فرزندان آدم، طلوعی جاودانه خواهد داشت. [طلوعی بس درخشنده‌تر]. اینک، ما دل‌باختگان وجود نازنینت، عهدنامه‌ای با قلم عقل و وجدان نوشته و با خون دل امضا نموده، به پیشگاه مقدّست تقدیم می‌داریم که: تا جان در بدن داریم، دل به عشق تو سپاریم و در راه دفاع از آرمان الهی تو که رسالت عظمای انسانیت است، از هیچ تلاشی دریغ نورزیم. باشد که علی الصّباح ابدیت، به شوق دیدار تو، ای چهره‌ات تجلّی‌گاه حق و حقیقت، سر از خاک برآوریم و در شعاع جاذبیت روح بزرگ تو، گام به سر نوشت نهایی خود برداریم.

محمّدتقی جعفری

۲۱ خردادماه ۱۳۷۳ هـ ش

## بخش اول

### حکمت عالیۀ خداوندی

برای خداوند سبحان، حکمتی است فوق مشاعر و عقول محدود انسان‌ها

این حکمت عظماست که نفس آدمی را از مسیر مواد بی‌جان و در مراحل آخر، از چند قطره نطفه، به حرکت درمی‌آورد و آن را به متعالی‌ترین درجهٔ جمال و کمال نایل می‌سازد.

به مقتضای همین حکمت بالغهٔ ربّانی است که سازنده‌ترین جریان‌ها به دنبال پلیدترین حادثه‌ها به وجود می‌آید. شیطان به علت کبر و غرور به اصل خود، که آتش بوده است، به حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام سجده نمی‌کند و با دستور خداوند مخالفت می‌کند. در نتیجه به پست‌ترین پلیدی‌ها سقوط می‌کند و از پیشگاه خداوند رانده می‌شود. در عین حال، این موجود پلید به دلیل قرار گرفتن در موقعیت فریب دادن فرزندان آدم علیه السلام موجب می‌شود که آنان به وسیلهٔ ریاضتی که در نتیجهٔ مخالفت با اغواهای او متحمل می‌گردند، به درجاتی عالی از کمال توفیق یابند.

به مقتضای همین حکمت عالیۀ الهی است که خداوند احیای اسلام و انسانیت و ارزش‌های والای آن را، نتیجهٔ بی‌رحمانه‌ترین و وقیحانه‌ترین جنایت یزید و یزیدیان به حسین و حسینیان قرار می‌دهد. توضیح این که، شیطان با کمال اختیار به آدم علیه السلام سجده نکرد. برای اثبات این اختیار، سه دلیل وجود دارد:

**دلیل یکم** - خداوند سبحان شیطان را مکلف به سجده نموده بود، و ما می‌دانیم که تکلیف بدون اختیار، قبیح و از طرف خداوند محال است.

**دلیل دوم** - سرزنش شدید خداوند متعال به شیطان که: «چرا از سجده به آدم علیه السلام امتناع ورزید!»

**دلیل سوم** - کفّری که خداوند در دنیا و آخرت برای شیطان مقرر فرموده است.

بر این اساس، مردمی که فریب اغواهای شیطانی را می‌خورند، آنان نیز با اختیار خود مرتکب معصیت و نافرمانی می‌شوند. زیرا **اولاً**: اگر فریبکاری‌های شیطان موجب اجبار آنان بود، خداوند آنان را مکلف به هیچ تکلیفی نمی‌فرمود. **ثانیاً**: همان‌گونه که شیطان در روز قیامت به گنهکاران خواهد گفت:

فَلَا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ ...<sup>۱</sup>

«شما مرا ملامت نکنید، خودتان را ملامت کنید؛ (زیرا من شما را مجبور نمی‌کردم، بلکه تنها شما را اغوا می‌نمودم و فریب می‌دادم و شما عقل داشتید و وجدان و از راهنمایی پیامبران برخوردار بودید.)»

هم‌چنین، اقدام به وقیح‌ترین جنایت تاریخ که یزید و یزیدیان مرتکب شدند، مستند به اختیار آنان بود، و هیچ عامل جبری موجب صدور این جنایت شرم‌آور نگشته است، زیرا تاکنون دیده نشده است که مردم دنیا، دیواری را که از روی جبر بر سر یک یا چند نفر خراب شده و آنان را تلف کرده باشد، مورد لعن و دشنام و نفرین قرار بدهند؛ در صورتی که هر انسان آگاه و شریف که از جنایت یزید اطلاع پیدا کرد، او را مورد بدترین سب و ناسزا و لعن قرار داده است. وانگهی، کدامین عامل و انگیزه طبیعی یا روانی و حتی قراردادی، موجب اقدام به چنین جنایت وحشت‌انگیزی گشته است؟! و اگر خودخواهی و شهوت پرستی و سلطه‌جویی و دیگر عوامل هوئی و هوس به عنوان عامل جبری، کارهای یزید را توجیه کند، آیا در تمامی طول تاریخ می‌توان یک مجرم و گنهکار پیدا کرد؟!

بنابراین، یزیدین معاویه با کمال اختیار مرتکب زشت‌ترین معصیت شده است، یعنی کشتن فجیع امام حسین علیه السلام با آن وضع دلخراش که تاریخ هرگز نظیر آن را سراغ ندارد. نتیجه بسیار با اهمیتی که از این حادثه به جوامع اسلامی رسیده است: سیاست استفاده باعظمت در احیای اسلام و ارزش‌های انسانی، مستند به شهادت آن بزرگوار است، که تا آخرین روز دنیا، به‌عنوان سرمشق حرکات انسانی تلقی خواهد گشت. این حادثه جانسوز به تنهایی به جهت عظمت بی‌نهایت آن قربانی که به نام حسین بن علی علیه السلام به عالم بشریت برای دفاع از حیثیت و شرف و کرامت انسانی او تقدیم کرده است، توانایی نجات دادن تاریخ انسان‌ها را که از ظلم و بیدادگری و حق‌کشی در رنج می‌باشند دارد، مشروط به این که مغز مردم به وسیله یزیدیان روزگاران، از حق‌جویی و واقع‌گرایی شست‌وشو نشود و تخدیر نگردد.

۱-سوره ابراهیم، آیه ۲۲.

## امام حسین علیه السلام شهید فرهنگ پیشرو انسانیت

حمد و سپاس بیکران خداوندی راست که با فیض اعظم و لطف و حکمت ربّانی خود، انسانی معنی دار در جهانی معنی دار بیافرید و او را در مسیر **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**، «ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم»، به تکاپو درآورد، و برای به ثمر رساندن شخصیت آدمی در این حرکت بزرگ، او را از دو نوع راهنما برخوردار فرمود:

۱- راهنمایان درونی که فطرت و عقل و قلب نامیده می‌شوند.

۲- راهنمایان برونی که پیشوایان الهی هستند.

درود و سلام بی‌پایان به ارواح پاک همه انبیاء و مرسلین و ائمه طیبین و طاهرین و پیروان راستین آنان باد که با همه نیروها و استعدادهای خود، برای هدایت و ارشاد انسان‌ها قیام نمودند، و عده‌ای فراوان از آنان حتی از جان خود در این جهاد بزرگ گذشتند، تا جان‌های آدمیان را از آلودگی‌های ماده و مادیات نجات دهند و به هدف اعلای «حیات معقول» رهنمون شوند.

در ردیف اول این جهادگران انسان‌ساز، حسین بن علی علیه السلام را می‌بینیم که با نظر به مجموع قضایا و حوادثی که پیرامون شهادت او صورت گرفته است، در مرتفع‌ترین قلّه فداکاری در راه حق و حقیقت با قامتی راست و با جدّی‌ترین قیافه ایستاده و با رساترین صدا، همه افراد بشر را مخاطب قرار داده و فریاد می‌زند:

«ای انسان‌ها! برای زندگی معنایی والاتر وجود دارد که قرار گرفتن در شعاع جاذبیت کمال است. و برای مرگ نیز حقیقتی عالی‌تر وجود دارد که ورود در حوزه جاذبیت کمال می‌باشد.»

زندگی به این معنی، همان «حیات طیّبه» (حیات معقول) است که آزادی و عزّت و شرف و علم و عدل و صدق و صفا و کمال جویی، از مختصات آن است. و مرگ به آن معنی، شکوفایی همان «حیات طیّبه» است که شخصیت آدمی به وسیله آن در حوزه جاذبیت کمال، به ثمر جاودانی خود می‌رسد. این است زندگی حقیقی که از **«إِنَّا لِلَّهِ»** شروع و به **«إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»** واصل می‌گردد.

### علت تألیف این کتاب

تولد و زندگی این جانب در سرزمین‌هایی<sup>۱</sup> بوده است که در طول سال‌ها، به مناسبت‌هایی، مخصوصاً در روزهای [به سوک نشستن در عزای] حسین علیه السلام در محرم الحرام، زمزمه‌ها و ناله‌ها و فریادهای حیات‌بخش حسینی از اعماق جان‌های مردم طنین می‌انداخت و توجه جدی همگان را به عظمت اصول ارزش‌های انسانی - که حسین علیه السلام مدافع قهرمان آن بود - تجدید می‌نمود. در آغاز جوانی‌ام، شنیدن سخنرانی‌های پر محتوایی که به وسیله صاحب‌نظرانی آگاه و با اخلاص پیرامون تاریخ صدر اسلام، مخصوصاً حادثه بی‌نظیر دشت نینوا ایراد می‌شد، بر کنجکاو و حساسیت من درباره این واقعه محیّر العقول می‌افزود. سپس، آشنایی تدریجی با آن قسمت از ادبیات ترکی آذری، فارسی و عربی که فاجعه بی‌نظیر کربلا را [که دو گروه سخت متضاد را رویاروی هم قرار داده بود] مجسم می‌نمود، توجه و تفکر مرا با اهتمام بیشتر، به خود جلب کرد.

می‌توانم بگویم در طول دوران تحصیلاتم، چه در ایران و چه در نجف اشرف، همواره بخشی از اوقات خود را صرف مطالعه و بررسی تدریجی پیرامون این واقعه شگفت‌انگیز تاریخ بشری و علل و نتایج آن می‌نمودم. همزمان با این تفکرات و تأثیرات درونی، انسان‌هایی بی‌شمار، از کوچک و بزرگ و از مردم عامی گرفته تا متفکران و شخصیت‌های بزرگ را می‌دیدم که با یادآوری حادثه خونین کربلا، مقدس‌ترین اشک‌ها را که از اعماق جانشان سر می‌کشید، بر رخسار خود سرازیر می‌نمودند؛ اشک‌هایی که حتی در فراق بسیار دردناک عزیزترین محبوبشان نثار نمی‌کردند. این قطرات مقدس که همواره از دل‌های پاک سر می‌کشد و در چشمان حق‌بین آنان موج می‌زند، به تنهایی می‌تواند اصول ارزش‌ها و عظمت‌های انسان و انسانیت را برای ابد آبیاری کند. منبع جوشان جریان این اشک‌های پاک و مقدس [که از طراوت حیات گریه‌کنندگان حکایت می‌کند] همان خون پاک و حیات‌بخش حسین علیه السلام و حسینیان است که در دشت سوزان نینوا بر زمین ریخته شده است. طبیعی است که تا آن منبع الهی در درون انسان‌های پاک به فوران خود ادامه می‌دهد، چشمه‌سار اشک‌های حسینی نیز به جریان خود ادامه خواهد داد.

این حالات و امواج روحی مستمر که در طول سالیان متمادی، احساس عمیقی را در درون من به خود اختصاص می‌داد، این آرزوی بزرگ را برای من به وجود آورد که اگر روزی عنایات خداوندی یاریم کند، تا آن جا که بتوانم - اگرچه با بضاعتی اندک - تفسیر و تحلیلی درباره حادثه بی‌نظیر کربلا انجام بدهم و تا آن جا که مقدور است، علل و نتایج و ارزیابی این واقعه عظیم را، که کره زمین تاکنون مشابه آن را ندیده است، به دست آورم و به حمایت‌گران کرامت و حیثیت انسانی و قربانیان ارزش‌های والای آن تقدیم نمایم. طبیعی است که اگر متفکران و صاحب‌نظران علوم و معارف انسانی، از این دیدگاه که ما در این تفسیر و

۱- ایران و زمانی نسبتاً طولانی در نجف اشرف که عمده تحصیلاتم در آن سرزمین شریف بود.

تحلیل پیش روی خود قرار داده‌ایم، به این داستان که جاودانگی رسالت انسانی را به خوبی ارائه داده است، بنگرند، قطعی است که در تعریف حقیقی این «نوع» که «بشر» نامیده می‌شود، تجدیدنظر به عمل می‌آورند و بدون شک آن‌ها این حقیقت را مطرح خواهند نمود که همان‌گونه که بدون درک و شناخت استعداد‌های طبیعی و روانی و مغزی انسان، شناخت او امکان‌ناپذیر است، هم‌چنان، بدون آشنایی با استعداد‌های بسیار متنوع و گسترده معنوی او، حقایق ارزشی او به دست نخواهد آمد. باشد که دیدگاه خود را درباره شناخت انسان، از رفتارشناسی که نمود معلولی محدود از این موجود است، تغییر دهند و به شناخت واقعی انسان که مجموعه‌ای از استعدادها و نهاد‌های متنوع است، توفیق یابند. زیرا آن متفکر در علوم انسانی و یا فیلسوفی که نمی‌داند انسانی را باید بشناسد و بشناساند که در حد کمال اعلا شخصیتی به نام حسین علیه السلام دارد و در قعر پستی‌ها فردی به نام یزید می‌شود، نباید درباره ماهیت یا مختصات بشری اظهار نظر نماید.

این آرزوی بزرگ با گذشت زمان نه تنها در درون من ضعیف نمی‌شد، بلکه با افزایش فعالیت‌های فکری در علوم انسانی و مشاهده مسائل و مشکلات لاینحل آن‌ها [که هیچ راهی برای تفسیر و حل و فصل آن‌ها، جز به رسمیت شناختن حقایق ارزشی انسانی وجود ندارد] شدیدتر و جدی‌تر می‌گشت. از طرف دیگر، سالیان عمر بدون لحظه‌ای توقف و با سرعتی حیرت‌انگیز، از آینده می‌رسید و به گذشته می‌خزید و این جانب هم‌چنان سرگرم کارهایی بودم که احساس تکلیف، ضرورت انجام آن‌ها را بر من ایجاب می‌نمود، تا این که در این اواخر (اوایل قرن ۱۵ هجری قمری و اواخر قرن ۲۰ میلادی) که نغمه‌های روح‌بخش حیات از طنین افتاده و به جای آن‌ها، بانگ شوم پوچی و بی‌هدفی زندگی از نای اکثریت قریب به اتفاق مردم سر می‌کشد و بیماری «از خود بیگانگی» را اعلان می‌نماید، احساس کردم هیچ وظیفه‌ای مؤکدتر و هیچ تکلیفی ضروری‌تر از این نیست که اگرچه با بضاعتی ناچیز، به یاری بیدارگران بشریت مست و از خود بیگانه در این بُرهه از تاریخ بشتابیم. باشد که در اعلان عظمت الهی حیات، و هدف‌اعلای آن و وقاحت مرگ پست که همان مرگ ارزش‌های انسانیت است، خدمتی انجام بدهیم.

شروع تألیف این کتاب، هم‌زمان با آغاز محرم الحرام سال ۱۴۱۵ هجری قمری، مطابق با بیست و یکم خردادماه سال ۱۳۷۳ هجری شمسی بود. نام آن را «امام حسین علیه السلام شهید فرهنگ پیشرو انسانیت» نهادم. انتخاب این نام برای این کتاب، به مناسبت پر محتوا بودن اصطلاح «فرهنگ»، مخصوصاً با قید «پیشرو انسانیت» است، زیرا فرهنگ با قید مزبور (پیشرو انسانیت) عبارت است از:

«شیوه حیات معقول در جاذبه کمال اعلا، بر مبنای آن اصول و ارزش‌های تکاملی، که همه پیامبران الهی و اولیای عظام و حکما و وارستگان نوع بشر، در تفسیر و تبلیغ و تحکیم آن‌ها با جدی‌ترین تکاپو مجاهدت ورزیده، حتی گروهی از آنان در این راه جان خود را باخته‌اند، که بدون تردید فرزند نازنین

علی بن ابی طالب علیه السلام، آن قهرمان تفسیرکننده حیات توأم با عزت و شرافت، یعنی حسین بن علی علیه السلام، در صف اول آن جهادگران بزرگ بشریت قرار گرفته است. خون درخشان این تفسیرکننده حیات و این اثبات کننده هدف اعلای برای وجود آدمیان در این دنیا، دومین علامت ابدیت انسانیت و رسالت انسانیت است.»

که به قول ابوالعلاء معری، در آغاز و پایان هر شب و روز نمایان می‌گردد.

وَ عَلَى الدَّهْرِ مِنْ دِمَاءِ الشَّهِيدَيْنِ عَلِيٍّ وَ نَجْلِهِ شَاهِدَانِ  
فَهُمَا فِي أَوَاخِرِ اللَّيْلِ فَجْرَانِ وَ فِي أَوْلِيَّاتِهِ شَفَقَانِ  
تَبْنَا فِي قَمِيصِهِ لِيَجِيءَ الْحَشْرُ مُسْتَعْدِيًّا إِلَى الرَّحْمَانِ

«و بر پیشانی روزگار، از خون‌های دو شهید (علی علیه السلام و فرزندش حسین علیه السلام) دو شاهد است:

(شاهد اول) - در پایان شب است که آغاز بامداد است (از خون سر مبارک امیر المؤمنین علی علیه السلام).  
(شاهد دوم) - شفق خونین پایان روز و آغاز شب است (از خون فرزندش حسین علیه السلام). این دو شاهد بزرگ در پیراهن روزگار نقش ثابت بسته‌اند که در روز قیامت برای شکایت به خداوند رحمان در پیشگاه او حاضر شوند.»

پیش از ورود به مباحث کتاب، ده مقدمه‌ای را که برای تحلیل و تفسیر چنین حادثه‌ای، ضروری به نظر می‌رسد، متذکر می‌شویم:

مقدمه یکم - سه راه اساسی برای نجات بشریت از احساس پوچی، و اثبات و اعلان عظمت الهی حیات انسان‌ها.

مقدمه دوم - شناخت و داوری صحیح درباره هر حادثه بزرگ تاریخ بر مبنای برانگیخته شدن ارزش‌ها، به سه عامل مهم مربوط است.

مقدمه سوم - نمونه‌هایی از دو نوع نگرش درباره حوادث تاریخی.

مقدمه چهارم - اگر حیات انسانی به طور صحیح شناخته نشود و انسان به هدف اعلای حیات خود توجیه نگردد، پست‌ترین پدیده عالم طبیعت خواهد بود.

مقدمه پنجم - حیات انسانی و کرامت و شرف ذاتی آن، از دیدگاه حقوق جهانی بشر در اسلام.

مقدمه ششم - حیات چیست که دفاع از شرف و حیثیت آن از اصول اساسی اسلام است و موجب بروز حادثه خونبار کربلا گشته است؟!

مقدمه هفتم - بحثی در اصول پنج‌گانه مربوط به قدرت و حق و باطل.

مقدمه هشتم - دو رکن اساسی شخصیت‌های سازنده فرهنگ پیشرو انسانیت، که هر دو در شخصیت حسین علیه السلام در حد اعلی وجود داشته است.

مقدمه نهم - اساسی‌ترین عامل بروز این حادثه حیرت‌انگیز، که عشق و ایمان راستین امام حسین علیه السلام به

دین فطری و منطقی و روشن‌ترین مذهب انسانی است، اسلام حقیقی است؛ اسلامی که دفاع از حیات انسانی و شرف و حیثیت الهی آن، از بااهمیت‌ترین اصول آن است.

مقدمهٔ دهم - انتظاری که در درجهٔ نخست از صاحب‌نظران مذاهب اسلامی و سپس از متفکران سایر مذاهب الهی، برای اهتمام شدید به داستان فداکاری امام حسین علیه السلام در راه ارزش‌های انسانی وجود دارد. مطالعه‌کنندگان ارجمند اگر بخواهند، می‌توانند پس از مقداری آشنایی با مطالب متن کتاب، به بررسی مقدمات مزبور بپردازند؛ زیرا این مقدمات، از یک جهت جنبه‌های تحقیق علمی و فلسفی این کتاب را بازگو می‌کند.





## بخش دوم

### مقدمه یکم:

سه راه اساسی برای نجات بشریت از پوچی، و اثبات و اعلان عظمت الهی حیات (حیات معقول)

برای انجام چنین خدمت حیاتی (اثبات و اعلان عظمت الهی حیات و هدف اعلای آن)، سه راه مهم وجود دارد که تاریخ و وجدان ناب بشری و بالاتر از این دو، خدای بزرگ، لزوم ارائه آن‌ها را به وسیله مشاهده حقیقت زندگی و شهود صاف درونی، گوشزد می‌نماید.

راه یکم - ارائه منطقی تعلیمات ربّانی انبیای عظام و اوصیای کرام و حکمای راستین و وارستگان از تاریکی‌های ماده و مادّیات و پیوستگان به عالم عقل والا که تاکنون از طرق گوناگون، بشریت را آگاه ساخته‌اند. علمای ربّانی و صاحب‌نظران مخلص و ژرف‌اندیش، در ابلاغ آن تعلیمات، نهایت تکاپو را می‌دول داشته‌اند و هنوز مسیر خود را با کمال جدّیت می‌پویند.

راه دوم - جمع‌آوری و بررسی نتایج مثبت و سازنده پیروی از ادیان الهی و انسان‌های رشدیافته در مسیر انبیای عظام و همه وارستگان از آلودگی‌های خودخواهی و خودکامگی. بدهی است که ادیان الهی در تصفیه اخلاق و تزکیه نفوس انسان‌ها و آشنا ساختن آنان با هدف اعلای زندگی در طول تاریخ، مهم‌ترین نقش را در پیشبرد فرهنگ پیشرو به عهده داشته‌اند. این یک حقیقت است، اگرچه اغلب مورخان و جامعه‌شناسان غربی در دوران معاصر [که حرکت تکاملی انسان را در حرکات ناآگاه و جبری «ماشین» به پایان می‌رسانند] نمی‌خواهند این نقش حیاتی ادیان را مورد بررسی قرار داده و به آن اعتراف کنند و آن را برای بهره‌برداري جوامع ماشین‌زده دوران ما عرضه نمایند.

ممکن است گفته شود: «اگر ادیان الهی برای ساختن انسان و تکامل او نقش سازنده‌ای داشتند، محال بود که مورخان آن را پنهان بدارند.» پاسخ این اعتراض روشن است، زیرا متأسفانه اکثریت مورخان،

وظیفه خود را منحصر به جمع آوری نمودهای حوادث تاریخ، با عینک خاصی که به چشمان خود زده اند می دانند، نه تحلیل و تفسیر آن ها. هم چنین، جامعه شناسان به شناخت پدیده ها و آثار مربوط به انواع رفتارهای مردم قناعت می کنند و کاری به جست و جوی علل آن رفتارها و استعداد های بشری ندارند! ممکن است بتوانیم مخفی دارندگان علل و استعداد های بسیار مهم بشری را به دو گروه عمده تقسیم کنیم: گروه یکم - کسانی که استعداد فهم آن علل را در خود نمی بینند و چون این استعداد را در خود نمی بینند، در صدد تحقیق و بررسی آن علل نیز بر نمی آیند و گاهی آن ها را انکار می کنند.

گروه دوم - همان است که دانشمند بسیار مشهور، ماکس پلانک از وجود آن خبر می دهد و او می گوید:

«این تصادفی نیست که متفکران بزرگ همه اعصار چنان نفوس دینی ژرفی داشته اند، اگر چه چندان تظاهری به دینداری خود نکرده اند.»<sup>۱</sup>

البته باید علت یا علل این عدم تظاهر مورد تحقیق قرار بگیرد، تا بدانیم چه علتی برای مخفی کردن دینداری خود داشته اند؟!

راه سوم - این راه بسیار با اهمیت، عبارت است از: عشق و علاقه فراوان انسان های پاک دل و خردمند به برخورداری از فضیلت ها و کرامت های والای روحی، هر چند که به دست آوردن آن ها، مشقت بار و زجر آور باشد. حدّ اعلا ی این فضیلت ها و شرافت ها پس از قرار گرفتن در شعاع جاذبه ربوبی (خدایابی)، انواع فداکاری ها و شهادت ها در راه نجات دادن خود و دیگران از فقر مادی و روحی است. اگر حیات آدمیان هدفی بالاتر از مزایا و خواستنی های دنیای طبیعت نداشت، نه تنها آن همه فضایل و کرامت ها و فداکاری ها و شهادت ها بیهوده و لغو و عبث بود، بلکه اشخاصی که دارای چنان ارزش های عالی بوده و در راه به دست آوردن آن ها متحمل شکنجه ها شده و حتی حیات طبیعی خود را از دست داده اند، باید مردمانی بیچاره و ضعیف، و از یک جهت اشخاص بدبخت به شمار می آمدند!<sup>۲</sup> زیرا به جای بهره برداری از حداکثر لذایذ و خودکامگی ها و از بین بردن ناتوانان برای اشباع خودخواهی های پست تر از حیوانات درنده، در نجات خود و دیگران، از همه مزایا و لذایذ زندگی چشم پوشیده و متحمل آزارها و مشقت های سخت گشته و حتی عزیزتر از همه چیز را که جان شیرین است از دست داده اند!

در این جا باید بی پرده صحبت کنیم، و بیمی از سخنان ضدّ انسانی «توماس هابز»<sup>۳</sup> و «نیچه»<sup>۴</sup> ها به

۱- علم به کجا می رود؟ ماکس پلانک، ترجمه احمد آرام، ص ۲۳۵.

۲- دلیل این مطلب را ناصر خسرو قبادیانی قرن ها پیش چنین گفته است:

روزگار و چرخ و انجم سر به سر بازیستی / گرنه این روز دراز دهر را فرداستی

۳- توماس هابز، فیلسوف انگلیسی (۱۵۸۸ - ۱۶۷۹ م).

الف - به حد افراط، مادی بود. ب - اجتماع را ماشینی می دانست که تنها قدرت مهندس یا فرمانروا می تواند آن را به کار اندازد. ج - اعلام

خود راه ندهیم. اگر «چنگیز» های آسیا و «نرون» های اروپا با آن همه کشتار و خونریزی نتوانستند آخرین ضربه مرگ آور را بر همه انسان‌ها فرود بیاورند، این بیماران، با ندهایی که سر می دهند، آگاهانه یا ناآگاهانه آخرین تیر خلاص را بر مغز انسان و آخرین ضربه را بر قلب انسانیت وارد می آورند. اما دلیل این که انسان را نابود می کنند، این است که این گونه سخنان، باعث زوال و نابودی فرهنگ و تمدن و عواطف و احساسات برین انسانی گشته و موجب شده است که در کنفرانس وانکوور - کانادا<sup>۱</sup> بحث از امکان یا عدم امکان بقای بشر در قرن بیست و یکم را پیش بکشند. اما دلیل این که آخرین ضربه را بر قلب انسانیت وارد می آورند، این است که: فساد اخلاق و سقوط تمدن و فرهنگ و شیوع لذت پرستی، زندگی را به پوچی کشانده و دیگر قلبی در مردم نمانده است که حیات واقعی را احساس نماید و طعم حقیقی آن را بچشد. ما در توضیح راه سوم، نگاهی به معنای شهادت خواهیم داشت. متأسفانه اغلب متفکران علوم انسانی در دوران معاصر، مخصوصاً در مغرب زمین، آن چنان که اهمیت این پدیده الهی اقتضا می کند، آن را مورد توجه قرار نداده اند!

اهمیت پدیده شهادت در درجه ای است که اگر در تاریخ بشری جز یک فرد شهید وجود نداشت، برای اثبات آهنگ عالی عالم هستی که بیان کننده هدف اعلائی حیات است کافی بود، چه رسد به این که ما در طول تاریخ، ده ها و بلکه صدها هزار شهید می بینیم که با اعتلا بخشیدن و تکمیل شخصیت خود در دفاع از انسانیت و ارزش های آن، از زندگی طبیعی چشم پوشیده و به حیات حقیقی نایل گشته اند. در این جا به توضیح مختصر درباره پدیده «شهادت» می پردازیم. این توضیح - در حقیقت - توصیفی مختصر درباره برخی از ابعاد اصیل این حقیقت عظمی باشد.

### شهادت چیست؟

شهادت عبارت است از: پایان دادن به جریان حیات [که در متن طبیعت، مطلوب مطلق است] در کمال

داشت که: طبیعت اصلی انسان‌ها یکسان نبوده و همه تبهکار و درنده خو هستند؛ د - فرمانروا یا شاه باید دارای قدرتی نامحدود باشد. خلاصه، باید مستبد باشد؛ ه - انسان گرگ انسان است.

[بزرگان فلسفه، هنری توماس، ترجمه فریدون بدره ای، چاپ انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۴۰۹]

۴- فریدریش ویلهلم نیچه، فیلسوف آلمانی (۱۸۴۴ - ۱۹۰۰م). او معتقد بود:

الف - خطرناک باش و چنان زندگی کن که گویی در حال جنگ هستی. ب- آن که می خواهد آفریننده باشد، باید ابتدا ویران کننده باشد و همه ارزش های کهن را درهم شکنند. ج- خدایان کهن مرده اند و دیگر خدایی وجود ندارد. فقط ابرمرد وجود دارد. د- برای ابرمرد، فقط اصل اخلاقی طبقات وجود دارد و نه اصل اخلاقی توده ها. یعنی توده مردم باید مورد بهره برداری طبقات قرار بگیرند. ه- جمعی از مردم باید نابود شوند تا یک ابرمرد به وجود بیاید.

۱- در تاریخ ۱۵-۱۰ سپتامبر ۱۹۸۹م، سمپوزیومی در وانکوور - کانادا با شرکت در حدود ۲۰ نفر از دانشمندان جهان تشکیل شد. موضوع بحث در این سمپوزیوم «بقا در قرن بیست و یکم» بود. در این سمپوزیوم از مردم جوامع دنیا خواسته شده است که به طور دسته جمعی بکشند تا قرن بیست و یکم آخرین قرن تاریخ زندگی بشر نباشد. ر.ک: [پیام خرد، محمدتقی جعفری، ص ۵۹]

هشیاری و آزادی و آشنایی با ماهیت و مختصات آن، با این هدف‌گیری که ذیلاً مطرح می‌نماییم:

#### بعضی از ابعاد شهادت:

**بعد یکم** - پایان دادن به زندگی طبیعی در راه دفاع از ارزش‌ها و حیات حقیقی افراد جامعه.  
**بعد دوم** - شکافتن کالبد مادی و به پرواز درآوردن روح به مقام شهود الهی، در راه وصول به جاذبیت کمال، برای بزرگداشت «حیات معقول» خود و دیگران.  
**بعد سوم** - تعیین‌کننده ملاک و میزان برای زندگی قابل توجیه در این دنیا.  
 البته بدیهی است کسی که حقیقت و ارزش واقعی حیات برایش مطرح نیست و از حیات جز خوردن و خوابیدن و اشباع خواسته‌های حیوانی چیز دیگری نمی‌فهمد، نه شهادت برای او قابل درک است و نه حیات حقیقی که دارای عالی‌ترین ارزش است.  
 برای توجه به عظمت شهادت، فهمیدن دو حقیقت شرط اساسی است:

۱- اهمیت مطلق زندگی.

۲- اهمیت هدفی که شهادت برای آن تحقق می‌یابد.

با درک این دو حقیقت است که معنای از دست دادنِ اختیاری حیات با کمال آگاهی و انبساط فهمیده می‌شود.

درباره اهمیت و عظمت فوق‌العاده زندگی، مطالب فراوانی گفته شده است. ما در این جا به بیان یک مطلب اکتفا می‌کنیم: اگر به کسی که از نعمت عظمای حیات برخوردار است و با کمال اعتدال جسمانی و روحانی زندگی می‌کند، پیشنهاد شود که شما میان دو چیز اختیار دارید که یکی را انتخاب کنید:

۱- ادامه حیات با برخورداری از عقل و وجدان و دیگر استعدادهای کمالی؛

۲- مالکیت جهان با اختلال در بهره‌برداری از جوهر والای حیات و عظمت و مزایای آن.

بدیهی است که انسان عاقل و هشیار که از سلامت روانی و عقلی برخوردار است، ادامه حیات با کمال اعتدال جسمانی و روحانی را انتخاب خواهد کرد.

هر اندازه انسان شهید از مزایا و عظمت‌های حیات آگاه‌تر باشد و هر چه بیشتر توانایی استفاده از آن‌ها را داشته باشد، شهادت او از عظمت بالاتری برخوردار می‌گردد.

نمونه‌هایی از عظمت‌های حیات آدمی:

انسان در حال زندگی است که:

- از زیبایی‌ها لذت می‌برد.

- از عقل و وجدان استفاده می‌کند.

- محبت و عشق می‌ورزد.

- به اکتشاف نایل می آید.
  - حقایق را شهود می کند.
  - شکوه عالم هستی را درک می کند.
  - از عدالت و حق دفاع می نماید.
  - طعم آزادی و اختیار معقول را می چشد.
  - از علم و معرفت و جهان بینی، کسب روشنایی می نماید.
  - از لذت خدمت به همنوعان خود برخوردار می گردد.
  - می تواند جهانی را آباد کند.
  - لذت نظم و قانون گرایی را درمی یابد.
  - از شوق احیای انسان ها، به پرواز درمی آید.
  - طعم عواطف ارتباط های نسبی و سببی را درک می کند.
  - با ابداعات هنری سازنده، به عظمت احساسات درونی خود پی می برد.
  - با فعالیت های عقلانی سالم، همنوعان خود را از سقوط نجات می دهد و زمینه را برای پیشرفت تکاملی آنان آماده می سازد.
  - با گسترش «من» بر جهان هستی، جهان را درون خود درمی یابد.
- مسلم است که امتیازها و عظمت های زندگی بیش از حد شمارش های معمولی است. انسان آگاه با از دست دادن هر یک از این امتیازات و عظمت ها - در حقیقت - جهانی را از دست می دهد، زیرا هر یک از آنها به تنهایی می تواند هدفی برای زندگی و توجیه کننده آن باشد. حال، می توانیم این معنی را به خوبی درک کنیم که چرا شهادت امام حسین علیه السلام با عظمت ترین شهادتی است که در تاریخ بشر بروز کرده است، زیرا او با شناخت همه ابعاد و امتیازات زندگی و توانایی بر برخورداری از آنها، دست از زندگی شسته است.



## بخش سوم

### مقدمه دوم:

شناخت و داوری صحیح درباره هر حادثه بزرگ تاریخ که به انگیزگی ارزش‌ها به وجود آمده به سه عامل مهم مربوط است:

عامل یکم - اطلاعات لازم و کافی در حد مقدر درباره ماهیت و علل و نتایج حادثه.  
عامل دوم - آگاهی هرچه بیشتر از اصول کلی و ثابت، و قضایای جزئی و متغیر حیات انسانی در حادثه.  
عامل سوم - برخورداری از دریافت طعم واقعی اصول و ارزش‌های والای انسانی که در سطوح و ابعاد مختلف آن حادثه وجود دارد.

### عامل یکم - اطلاعات لازم و کافی در حد مقدر، پیرامون ماهیت و علل و نتایج حادثه

بدیهی است که هیچ حادثه‌ای، حتی ناچیزترین رویداد در عرصه زندگی فردی و اجتماعی، بدون شناخت علل نزدیک و دور و جریانات همزمان که ممکن است به نوعی با حادثه ارتباط داشته باشند، قابل فهم نیست، چه رسد به آن قسمت از وقایع بزرگ تاریخی جهانی<sup>۱</sup> که در سرنوشت مادی و معنوی همه انسان‌ها دارای تأثیر عمیق می‌باشد. این حقیقت که داستان حسین علیه السلام از جهت جامع بودن بر تمامی ابعاد فداکاری در راه عالی‌ترین ارزش‌های انسانی، منحصر به فرد است، بر هیچ کس پوشیده نیست. شما این عبارت را با صراحت کامل در کتاب امام حسین و ایران تألیف یک محقق آلمانی می‌بینید:

«کشته شدن حسین [مانند هر کشته شدن] یک فاجعه بود، اما فاجعه‌ای استثنایی، و بعد از چهارده قرن،

---

۱- منظور ما از جهانی بودن داستان حسین علیه السلام این است که حقایق و واقعیاتی که در سلسله علل و نتایج و ارزش‌های این حادثه دیده می‌شود، اختصاصی به یک سرزمین، نژاد یا فرهنگ خاصی ندارد، زیرا این حادثه، حادثه‌ای انسانی است که روشن‌ترین عرصه رویارویی دو گروه متضاد در برابر یکدیگر می‌باشد: ۱- گروه حمایتگران حق محض. ۲- گروه حمایتگران باطل محض.



یک مورخ بی طرف، آن فاجعه را به شکل یک کوه طولانی و مرتفع می بیند که فاجعه جنگ های دیگر در پشت آن پنهان است و به چشم نمی رسد. بزرگ ترین محتمل (یا علت) که این فاجعه را بزرگ کرد، این بود که برای حفظ جان صورت نگرفت و منظور مادی هم در آن نبود و حتی حسین علیه السلام علاقه نداشت با این فداکاری نام خود را باقی بگذارد، و دیگران نام او را حفظ کردند و باقی گذاشتند»<sup>۱</sup>

در این جا این سؤال جدی مطرح می شود که: با توجه به اهمیت فوق العاده ای که این داستان، مخصوصاً از نظر علل و نتایج خود دارد، چه علتی باعث شده است که اکثر محققان و تحلیل گران تاریخ عمومی، اگرچه آن را مورد تحقیق قرار داده اند، ولی حق اهمیت و عظمت آن را به جای نیاورده اند؟ به نظر می رسد، چهار علت مهم برای اهمیت ندادن به این حادثه بزرگ وجود دارد:

**علت یکم** - اهتمام به این واقعه شگفت انگیز، احتیاج به شناخت ابعاد و سطوح بسیار متنوع، مانند معرفت دین، اخلاق، حقوق، سیاست - به معنای مدیریت انسان در حرکت به سوی عالی ترین هدف حیات و اصول پیشرو فرهنگ ها - دارد. لذا، کمتر کسی توانسته است که اهمیت واقعی این حادثه را درک نماید.

**علت دوم** - ممکن است فهم حادثه مورد تحلیل، نیازمند پیگیری علل و عوامل دور و نزدیک و نتایج و رویدادهای همزمان باشد که رابطه ای با حادثه داشته باشند و شخص تحلیل گر نتواند از عهده جمع آوری و فهم دقیق آن ها بر آید.

**علت سوم** - در صورتی که شناخت همه جانبه حادثه موجب شود تا شخص محقق از برخی معتقدات خود دست بردارد، قطعی است که چنین محققى به شناخت همه جانبه حادثه علاقه ای نخواهد داشت. با نظر به این علل است که می بینیم اغلب نویسندگان و تاریخ نگاران، توفیق بررسی و تحلیل و تحقیق عینی و موشکافانه این حادثه شگفت انگیز و سازنده را پیدا نمی کنند.

ما در این مورد سخنی با آقای کورت فریشلر آلمانی نویسنده فاضل و محقق کتاب «امام حسین و ایران» داریم. این مرد محقق، با این که تتبع، تحقیقات و استنباط های بسیار خوب و مفیدی از داستان امام حسین علیه السلام داشته است، این داستان بسیار با عظمت را گسیخته از ریشه ها و عوامل قبلی مورد تحقیق و تتبع قرار داده است؛ به طوری که اگر کسی اطلاعاتی از جریانات ماقبل سال ۶۱ هجری نداشته باشد، گمان می کند داستان شگفت انگیز نینوا در مقطعی از تاریخ اتفاق افتاده است که هیچ حادثه ای پیش از آن وجود نداشته است!

هم چنین، در جایی دیگر از این کتاب می بینیم که از زبان امام حسین علیه السلام به فرزاد می گوید:

«سال ها من دست روی دست گذاشتم و در صدد بر نیامدم که با اساس ظلم مبارزه کنم و حق را اعلام نمایم، ولی بعد از مدتی سکوت، تصمیم گرفتم که قیام کنم.»<sup>۲</sup>

۲- همان مأخذ

۱- امام حسین و ایران، کورت فریشلر.

در صورتی که آن چه در تاریخ می بینیم، این است:

«هنگامی که امام حسین علیه السلام از دنیا رفت، شیعه در عراق حرکتی کرد و آنان به امام حسین علیه السلام نوشتند که بیعت معاویه را شکسته اند و با او (حسین علیه السلام) بیعت خواهند کرد. آن حضرت امتناع فرمود و تذکر داد که میان او و معاویه تا مدتی تعهد و پیمانی بسته شده است و او نمی تواند آن تعهد را نقض کند تا آن مدت بگذرد و اگر معاویه هلاک شود، تصمیم خواهد گرفت.»

ملاحظه می شود که امام حسین علیه السلام در برابر ظلم، دست روی دست نگذاشت و با امکان مبارزه با ظلم، سکوت نفرمود. با نظر به دلایل بسیار قوی که وجود دارد، امام حسین علیه السلام هرگز از اصل «اِخْدَى الْحُسَيْنِ»<sup>۱</sup> روی گردان نشده بود (کشته شدن در راه خدا برای او حل شده بود). لذا، نقل قول زیر، صحیح به نظر نمی رسد:

«ابوهره از دی، امام حسین علیه السلام را در راه کوفه دید و از آن حضرت پرسید ای پسر پیامبر خدا، چرا از حرم خدا و حرم جدت بیرون آمدی؟ فرمود: یا اباهره، بنی امیه مالم را گرفتند، صبر کردم. اهانتم کردند، صبر نمودم، و خواستند خونم را بریزند، خود را نجات دادم. و سوگند به خدا گروهی ستمگر مرا می کشند و خداوند آنان را در ذلت و پستی و شمشیر بران فراگیر غوطه ور می سازد و بر آنان کسی را مسلط می سازد که آنان را ذلیل کند، ذلیل تر از قوم سبا...»<sup>۲</sup>

بر فرض صحت، اولاً؛ صبر آن حضرت در برابر مصیبت های شخصی بود، مانند صبر امام حسن مجتبی علیه السلام، نه دست روی دست گذاشتن در مقابل ظلم بر همه جوامع اسلامی. ثانیاً؛ با تعهدی که امام حسین علیه السلام با معاویه بسته بود، تحمل در برابر تعدی ها و تجاوزها به حقوق شخصی امام حسین علیه السلام مجوز قیام مسلحانه در مقابل معاویه نبود. [مخفی نماند که امام حسین علیه السلام بنابه نقل از لهوف، جمله فوق را به ابوهره فرموده است نه فرزندق].

علت چهارم - این علت که شاید با اهمیت ترین علت باشد، این است که شخص متفکر و محقق، در رویارویی با این حادثه - همان طور که در گذشته اشاره نمودیم - با حقایقی مانند ایمان، عشق، احساس مسؤولیت بزرگ درباره انسان ها و اعتقاد جزمی به خدا و ابدیت روبه رو است، که یکی از طرفین حادثه (امام حسین علیه السلام و یاران او) آن ها را در حد اعلی داشتند. در صورتی که طرف دیگر (یزید و یزیدیان) منطقی جز خودخواهی و خودکامگی و ظلم و تجاوز نمی فهمیدند. شخص محقق، هر اندازه هم که بخواهد در مقابل این دو منطقی (حق محض و باطل محض) بی طرفی و تماشاگری بی تأثر را انتخاب کند، امکان ناپذیر به نظر می رسد. همین تأثیر شدید داستان نینواست که در طول تاریخ، موجب حرکت جدی فردی و

---

۱- معنای اصل «اِخْدَى الْحُسَيْنِ» عبارت است از: یا «زندگی با کرامت و شرف و عزت» و یا «مرگ با افتخار و سربلندی در راه وصول به هدف اعلای حیات».

۲- لهوف، سیدبن طاووس، ص ۶۲.

اجتماعی مردم به سوی هدف‌های تکاملی شده است. آری، یک دقت خوب لازم است تا تأثیر ملموس و ناملموس حرکت حسینی را در عرصه ارزش‌های انسانی درک و دریافت کنیم. در این حادثه تقابل انسانیت با ضد انسانیت، مرد محقق، دو بُعد بی‌نهایت عظمت و کمال و بی‌نهایت پستی و سقوط را چنان آشکار و با خطوط و اشکال نمایان خواهد دید که توانایی سکوت و تماشاگری بی‌طرف را از دست خواهد داد، زیرا محال است یک محقق و متفکر خردمند که واقعاً با انسان و انسانیت آشنایی نزدیک دارد، در شعاع جاذبیت فوق طبیعی امام حسین علیه السلام قرار نگیرد. همه می‌دانیم که قرار گرفتن در جاذبیت چنین شخصیت الهی بزرگ همان، و اجتناب از حیوان منشی‌ها، مقام پرستی، سلطه‌گری، شهرت‌خواهی و خودخواهی‌ها همان. چه اندکند افرادی که برای قرار گرفتن در شعاع جاذبیت فوق طبیعی امام حسین علیه السلام، از امور مزبور اجتناب نمایند.

آری، چنین است قانون سقوط انسان به رذالت‌های ضد ارزش. مثل اینان، مثل آن موش است که در زیر خاک‌ها و دیوارها با دست‌های کوچکش مشغول کندن و سوراخ کردن است. اگر یکی از آن سوراخ‌ها فضای روشنی را نشان بدهد، آن حیوان ظلمت‌پرست از روشنایی فرار می‌کند و دنبال کار خود را در کاوش در تاریکی‌ها می‌گیرد!

#### عامل دوم - آگاهی هرچه بیشتر از اصول کلی و ثابت و قضایای جزئی و متغیر حیات انسانی در حادثه

برای درک اهمیت این عامل، بایستی دو بُعد اساسی رویدادهای تاریخ را در نظر داشته باشیم: بُعد یکم - نمودها و جریانات جزئی و متغیر حوادث، که عبارت است از: تسلسل طولی آن رویدادها با علل و معلولات فیزیکی و حوادث همزمان آن‌ها. تاریخ از این بُعد، مرگب از نمودهای فیزیکی و جزئی متغیر است که ما آن‌ها را مانند محسوسات جزئی و متغیر زمان حاضر تا مدتی کم و بیش مشاهده می‌کنیم و به وسیله تعقل و ابزار، از آن‌ها بهره‌برداری می‌نماییم. به جهت همین جزئی بودن و دگرگونی دائمی آن‌هاست که تاکنون از اطلاق علم به نمودشناسی حوادث فیزیکی تاریخ، خودداری شده است.

بُعد دوم - اصول و قوانین کلی و ثابت وقایع تاریخ است که بدون توجه دقیق به آن‌ها، برای تطبیق و تفسیر و توجیه وقایع، نمی‌توان از آن‌ها بهره‌برداری نمود.

این اصول و قوانین به دو دسته مهم تقسیم می‌شوند:

دسته اول - اصول و قوانین درجه اول از نظر وسعت دایره و فراگیری آن‌ها، مانند عامل محرک تاریخ و زیربنای اصلی قواعد علوم انسانی، مانند قواعد کلی و ثابت حقوق، اقتصاد، سیاست و اخلاق.

به عنوان مثال، این که «عامل محرک تاریخ مرگب است از: ۱- هر حقیقت سودمند واقعی برای انسان‌ها، ۲- مدیریت انسان درباره زندگی خود»، یک اصل کلی ثابت است که می‌تواند ابعاد مربوط به زیربنای حوادث و حرکت‌های تاریخی را توضیح بدهد. هم‌چنین، به عنوان مثال؛ مبنای اصلی حقوق در تاریخ

عبارت است از این که چون هر انسانی، دارای تمایلات و خواسته‌های نامحدود است و بدیهی است که اگر همه انسان‌ها در صدد اشباع تمایلات نامحدود خود برآیند، زندگی دسته‌جمعی امکان‌ناپذیر خواهد بود، لذا برای امکان‌پذیر ساختن زندگی اجتماعی و برای تحقق بخشیدن به آن، مجبورند از تمایلات نامحدود که به تزامم و کشتار منتهی می‌گردد، دست بردارند و تمایلات محدود را که زندگی مزبور را امکان‌پذیر می‌سازد، بپذیرند.

**دسته دوم - اصول و قوانین درجه دوم**، اصل تقسیم حقایق سودمند به حقایق مادی و معنوی و اصول ناشی از تحلیل هریک از آن حقایق کلی، مانند قواعد کشاورزی، قواعد اخلاقی، سیاسی و حقوقی.

**عامل سوم - برخورداری از دریافت طعم واقعی اصول و ارزش‌های والای انسانی که در سطوح و ابعاد مختلف آن حادثه وجود دارد.**

از دیدگاه آن سطح‌نگران که از انسان و تاریخش چیزی جز یک حیوان پیچیده با آثار طبیعی که از او بروز کرده و سلسله‌ای پیوسته به نام «تاریخ» را به وجود آورده است، درک نمی‌کنند، این عامل نه تنها اهمیتی ندارد، بلکه می‌پندارند که این عامل، اصلاً نباید برای مورخ مطرح شود. آقای کورت فریشلر در کتاب «امام حسین و ایران» از آقای مارکوارت، محقق آلمانی چنین نقل می‌کند:

«مورخ وقتی که به یکی از افرادی که در تاریخ از آنان نام می‌برند علاقه‌مند شود، دیگر مورخ نیست، بلکه مؤمن است.»

این نظریه باید این‌گونه تحلیل شود که اگر مقصود آقای مارکوارت این است که شخص مورخ، ایمان خود را به یک فرد در حادثه، در هیأت و شکل و صورت و عوامل آن حادثه دخالت بدهد، این کار، همان‌طور که محقق مزبور گفته است، غلط است، زیرا نمود حادثه که در عرصه هستی نمودار شده است، خود همان حادثه است که به دنبال عللی معین در تاریخ شکل گرفته است، نه تمایلات و عقاید شخص مورخ. اگر منظور آقای مارکوارت این است که هرگز نباید در بررسی وقایع تاریخی، ارزشیابی و داوری صورت بگیرد، این نظر مورد قبول نیست؛ زیرا اگر ما تکلیف متفکران را در سرگذشت بشر در این کار منحصر کنیم که نمود حوادث را پشت سرهم بیان کنند و برای معاصران و آیندگان آن‌ها را ارائه نمایند و آیندگان هم آن حوادث را بخوانند، (یعنی، آن حوادث را تماشا کنند و هیچ داوری و ارزشیابی برمبنای بایستگی‌ها و شایستگی‌ها انجام ندهند)، در این صورت باید اساسی‌ترین منبع اصول و قوانین «حیات معقول» انسان‌ها و ارزش‌ها و ضد ارزش‌های آن را از دیدگاه علوم انسانی حذف کنیم و فلسفه تاریخ، تحلیل تاریخ و استنتاج از تاریخ را در تماشای مقداری حادثه بی‌جان که مانند یک مشت وقایع تصادفی در گذشته صورت گرفته است، خلاصه نماییم! توصیه به بی‌طرفی محض در حوادث تاریخ، مخصوصاً در آن نوع از وقایع که می‌تواند بشر را تحت تأثیر قرار بدهد، مساوی با حذف اصول و مبانی از علوم انسانی و

در آوردن آن‌ها به صورت شناخت‌های فیزیکی جانوران می‌باشد!

البته بعید به نظر می‌رسد که منظور آقای مارکوارت این توصیه باشد. همان‌طور که علاقه و ایمان و اصول پیش ساخته مورخ و حتی تحلیل‌کننده و فیلسوف تاریخ نیز نباید کوچک‌ترین نقشی در جمع‌آوری حوادث و شکل واقعی آن‌ها داشته باشد، هم‌چنان، نباید هدف از کوشش مورخان، وادار نمودن مردم به تماشای رژه رویدادها، با صرف بیهوده وقت و انرژی مغزی آدمیان باشد. وانگهی، اگر کار متفکران در تاریخ منحصر به این باشد که فقط حوادث را برای انسان‌ها ارائه بدهند، اکثریت چشمگیر مردم، خود آن حوادث را تفسیرکننده همه مختصات و نهادها و استعدادهای بشری تلقی کرده و در نتیجه، از آن‌چه که واقع شده است - اگرچه ظالمانه و ناروا و بر خطا باشد - «انسان چنین باید»، و «ذات و ماهیت انسان چنین است» را به دست خواهند آورد! یعنی چنین گمان خواهند کرد: «ذات و ماهیت و مختصات انسان چنین است» پس باید به مقتضای این شناخت، «بایدها و شایدها»ی او نیز منظور گردد!

خوشبختانه هیچ فرد آگاه و مطلعی نمی‌تواند برای شناخت آن‌چه که از انسان و استعدادها و نهادهای او در تاریخ نمودار شده است، به شش مجلد تاریخ ابن خلدون به نام «*كتاب العبر و دیوان المبتدا، والتخیر فی ایام العرب والعجم والبربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر*» که مجموع صفحات آن‌ها بالغ بر ۶۷۴۷ صفحه می‌باشد، قناعت ورزد و خود را از تحقیق و مطالعه چون و چراهای آن همه رویداد که در مقدمه آن تاریخ به نام «مقدمه ابن خلدون» مطرح شده است، بی‌نیاز ببیند. مقدمه ابن خلدون در حدود ۵۸۸ صفحه است که قطعاً مقدار مهمی از آن‌ها هم مربوط به نقل حوادث و رویدادهاست. بقیه این کتاب که شاید از دوپست صفحه تجاوز نکند، معنی و تفسیرکننده آن ۶۷۴۷ صفحه است. حال، تصور کنیم که یک متفکر محقق، از نظر تتبع و اطلاعات در پیرامون یک حادثه تاریخی که اصول و ارزش‌های انسانی در ماهیت و علل و نتایج آن قرار دارد، حداکثر اطلاعات و تتبع را به دست آورده است. بلکه چنین فرض کنیم که یک متفکر صاحب‌نظر، همه اجزای حادثه و علل و مقدمات و جریان‌ها همزمان و نتایج آن را با چشمان خود مشاهده نموده و هیچ نکته‌ای در پیرامون آن حادثه نمانده، مگر این که متفکر مزبور آن را مشاهده کرده است. با این حال، اگر چنین متفکر مطلع و محقق و آگاهی، علاقه و ایمان به اصول و ارزش‌های والای انسانی نداشته باشد، کار او در همه آن اطلاعات و تحقیقات از مشاهده نمودهای فیزیکی حادثه تجاوز نخواهد کرد [البته، اگر آن‌ها را به سود باورهای خود تأویل نکند!] همانند آن جامعه‌شناسانی که کاری جز دیدن پدیده‌های محسوس و به دست آوردن آمار که ممکن است به عنوان معلومات صادره از عوامل و شرایط و روابط در صحنه جامعه بروز کرده باشند، انجام نمی‌دهند.

باید این نکته را در نظر داشته باشیم که: واقعیت چنان نبود که هیچ یک از آن دنیاپرستان خودکامه و اشقیای خودباخته جاه و مقام و عشاق درهم و دینار که دست‌اندرکار فکری یا عملی و یا زبانی در تشکیل

کارزار خونین کربلا در مقابل شهید راه حق امام حسین علیه السلام بوده‌اند، فقط نمود حادثه را می‌دیدند و از علل و شرایط و عوامل آن پیکار حق با باطل بی‌اطلاع بودند، زیرا گروه زیادی در شام و کوفه وجود داشتند که از جریانات مهمی که از صدر اسلام شروع شده و به حادثه نینوا پیوسته بود، اطلاع داشتند و با این حال، صراحتاً یا با اشاره و یا با سکوت خود، قضیه امام حسین علیه السلام را نادیده گرفته، بلکه آن را امضا نمودند. این حقیقت را می‌توان از امواج فراوان تأسف‌ها و ندامت‌ها و نهضت‌هایی که پس از شهادت آن حضرت در بین عده فراوانی از مردم جوامع اسلامی آن روز به وجود آمد، استشهاد نمود. لذا، مورخ محقق نمی‌تواند بگوید: علل و انگیزه این حادثه برای ما معلوم نیست!

به هر حال، برای یک تحقیق و تحلیل و تفسیر صحیح و قابل قبول درباره حوادث بزرگ و کارساز تاریخ، مجرد اطلاع و آگاهی از همه موضوعات و مسائل مربوط به آن حوادث کافی نیست، بلکه باید مورخ، علاوه بر اطلاع و آگاهی، خوب راز بد تشخیص بدهد، میان عدالت و ظلم تفاوت بگذارد، غوطه‌ور شدن در شہوات و خودکامگی‌ها را از تهذب و تخلّق به اخلاق الله تفکیک کند، و به طور کلی ارزش‌ها را از اضداد ارزش‌ها جدا نماید و با شناخت تقابل و تضاد این امور با یکدیگر، معتقد و عاشق خوبی، عدالت، تهذب و تخلّق به اخلاق الله باشد. و الا - همان گونه که اشاره کردیم - کار محقق و تحلیل‌مورخ، بیش از لمس نمودهای حادثه به وسیله چشم یا گوش، چیز دیگری نخواهد بود.



## بخش چهارم

### مقدمه سوم:

#### نمونه‌هایی از دو نوع نگرش درباره حوادث تاریخی

مثال‌های زیر را به عنوان نمونه در نظر بگیریم. در این نمونه‌ها، هر دو نگرش را مورد تذکر قرار می‌دهیم.

۱- پس از رسیدن خبر مرگ معاویه و اعلان این خبر از طرف ولیدبن عتبه به امام حسین علیه السلام و این که باید با یزید پسر معاویه بیعت کند، در برابر نرمشی که ولید در کار بیعت گرفتن از آن حضرت، از خود نشان می‌داد، مروان با یک تحکم فرعونی به امام حسین علیه السلام می‌گوید: «من دستور می‌دهم که باید تو با یزید بیعت کنی!» در این جا دقت کنید چه کسی به چه کسی دستور می‌دهد! امام حسین علیه السلام فرمود:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذَا تَلَيْتِ الْأُمَّةُ بِزَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ  
«ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. با اسلام باید وداع گفت و از آن دور شد، [یعنی ای انسانیت، برای ابد خداحافظ] زیرا امت اسلامی به چوپانی مانند یزید مبتلا شده است.»

اگر کسی بخواهد سخن مروان دلباخته آل امیه، و پاسخ امام حسین علیه السلام عاشق اسلام و ارزش‌های آن را در ظاهر همان جملاتی که بین آن دو نفر مطرح شد خلاصه کند، همین مقدار نصیبش خواهد شد که امام حسین علیه السلام در رویارویی با مروان، پیشنهاد او را نپذیرفت و از شدت تعجب، آیه استرجاع را خواند و عدم قابلیت یزید را برای بیعت ابراز فرمود! معمولاً آیه مبارکه «إِنَّا لِلَّهِ» در موردی خوانده می‌شود، که انسان با مصیبتی مهم رویاروی شود و چه مصیبتی بالاتر از آن که یزید بی‌خبر از اسلام و انسان و خواننده ابیات:

۱- نفس‌المهموم، محدث قمی (ره)، نقل از مناقب ابن شهر آشوب، ص ۴۳ - مقتل خوارزمی، ص ۱۸۴.



### لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرِ شَهْدُوا جَزَعَ الْخَزْرَجِ مَعَ وَفَعِ الْأَسَلِ<sup>۱</sup>

«ای کاش بزرگان قوم من که در بدر کشته شدند، حاضر بودند و می دیدند که من چگونه انتقام آنان را از فرزند پیامبر اسلام و علی علیه السلام گرفتم و او را کشتم...»

می خواهد مقام پیامبر و علی علیه السلام را برای مدیریت جوامع اسلامی اشغال نماید! بر سر کار آمدن یزید بن معاویه همان ورخت برستن اسلام از میان مسلمین همان. اگر یک انسان ناظر و محقق در جملات مذکور، طعم **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ**<sup>۲</sup> «قطعاً دین در نزد خدا اسلام است» را نجشیده باشد، اگر کسی عظمت انسان‌هایی را که به وسیله اسلام ساخته شدند و هر یک از آن‌ها ارزش یک تاریخ تکاملی را دربر داشتند، از جمله: سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مالک اشتر، ابن التیهان، عمار بن یاسر، اویس قرنی، سعید بن قیس و هزاران هزار شخصیت معرفتی و عملی و فداکار در راه حق و عدالت را نشناخته باشد، و اگر کسی منطق جاودانی اسلام در فلسفه و جهان‌بینی و علوم گوناگون و حقوق و اخلاق و اقتصاد و سیاست و فرهنگ به معنای عام آن را نفهمد، و یا آن را نپذیرد، نمی‌تواند ضرر بنیان‌کن یزید و معنای حقیقی **وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ** (محروریت انسان‌ها را از اسلام) واقعاً درک کند.

۲- ممکن است یک تاریخ‌نگار و حتی یک تحلیل‌گر تاریخ، این جمله «إِنَّ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَخْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ»<sup>۳</sup> را در داستان خونین حسین علیه السلام ببیند و معنای آن را هم به طور اجمال درک کند، ولی حقیقت آن را نتواند بفهد، زیرا فهم حقیقت این جمله، موقعی میسر است که شخص محقق این معنی را درک کرده باشد که آن چه هدف اعلای پیروی از دین و از اخلاقیات عالی انسانی است: «تطبیق و وابستن حیات و ارزش‌های آن به خداست و اگر انسان‌هایی به علت سقوط از این مقام والا، خود را از دین محروم ساختند، حداقل، کرامت و شرف ذاتی انسان و لزوم پیروی او را از اصول حیات دسته‌جمعی که در رأس آن، احترام به انسان‌های دور از پیکار و جنگ قرار گرفته است، فراموش نکنند.» لذا، ارزش این کلام برای کسانی که از وجدان حیات جمعی و ارزش آن غافلند، مبهم است.

۳- این جملات را - به اتفاق نظر مورخان - امام حسین علیه السلام در روز عاشورا خطاب به اراذل و تبهکاران

گروه یزید فرمود:

أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ بَيْنَ الدَّعِي قَدْ رَكَزَنِي بَيْنَ اثْنَتَيْنِ السَّلَّةِ وَالذَّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ يَا بِي اللَّهُ ذَلِكَ لَنَا وَ رَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَاهَتْ وَ طَهَّرَتْ ...<sup>۴</sup>

۱- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۹-أسد الغابه، ج ۵، ص ۲۰- تاریخ، طبری، ج ۴، ص ۳۵۶- سنن، ترمذی، ج ۱۳، ص ۱۹۷.

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۳- اگر برای شما دینی نیست و از معاد نمی‌ترسید، [اقلاً] آزاد مردانی در دنیا باشید. تحف العقول، ص ۱۱۴.

۴- نفس المهموم، محدث قمی، ص ۱۴۹- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۰۲ و کتب معتبره مقاتل.

«آگاه باشید! آن زناکار پسر زناکار مرا میان شمشیر و پستی و خواری قرار داده است، ولی هیبت، (محال است) برای ما تسلیم به ذلت و خواری. خدا و رسول خدا و انسان‌های با ایمان و دامن‌های پاک و پاکیزه، از پذیرش آن برای ما امتناع می‌ورزند.»

حضرت در در سخنانی دیگر فرموده است:

لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ يَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا أَفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ يَا عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ  
تُرْجَمُونَ أَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ<sup>۱</sup>

«نه، به خدا سوگند! من دست ذلت به شما نخواهم داد و هرگز مانند بردگان (بندگان) از [جهاد] فرار نمی‌کنم (به سیادت شما اقرار نخواهم نمود). ای بندگان خدا! من به پروردگار خودم و شما، از این که مرا سنگباران کنید، و از هر متکبری که به روز قیامت ایمان ندارد، به خدا پناه می‌برم.»

این جملات، امکان فهم عالی‌ترین مقام انسانی را از نظر شرافت و کرامت و حیثیت در اختیار مکتب‌داران و فرهنگ‌سازان و بانیان تمدن‌های حقیقی می‌گذارد که بفهمند وقتی که سخن از انسان می‌رود، با چه موجودی سروکار دارند، بفهمند که زندگی با ذلت و خواری مساوی با مرگ دور از کرامت و شرف ارزشی است که خدا به انسان‌ها عنایت فرموده است. خداوند بزرگ، اختیار کیفیت زندگی را از دیدگاه کرامت و شرف ارزشی به خود انسان‌ها واگذار نکرده است. چنان که هیچ احدی نمی‌تواند بگوید: «من اختیار زندگی خود را دارم، اگر بخواهم به آن ادامه می‌دهم و اگر بخواهم انتحار می‌کنم و آن را قطع می‌نمایم!» اصل حیات و ادامه آن با عزت و کرامت، یک حکم الهی است و از مقوله حق به اصطلاح معمولی آن نیست که قابل اسقاط و نقل و انتقال و مبادله باشد. این همان نکته اساسی است که حقوق جهانی بشر، آن را دربارهٔ حق حیات یا به اصطلاح دیگر «اصل حیات» مراعات نکرده است.

۴- آری، هر مورخ و نویسنده‌ای می‌تواند داستان ملاقات لشکریان خربین یزید ریاحی را که عمرین سعد او را برای گرفتن امام حسین علیه السلام و بردن او به کوفه با هزار نفر جنگجو فرستاده بود، ملاحظه کند و بنویسد، ولی ممکن است نتواند مهم‌ترین ارزش انسانی را در این داستان درک کند.  
خلاصهٔ جریان این ملاقات چنین بود:

«هنگامی که امام حسین علیه السلام در مسیر رو به کوفه، از منزل شراف گذشت، یکی از یاران آن حضرت تکبیر گفت. آن بزرگوار فرمود: الله اکبر، چرا تکبیر گفتی؟ پاسخ گفت: در مقابل، درختان خرما می‌بینم، و جمعی گفتند: در این مکان درخت خرما وجود نداشت، آن چه که می‌بینیم اسب‌ها و نیزه است. امام حسین علیه السلام فرمود: من هم چنین می‌بینم.»

۱- سموالمنعنی فی سموالذات، عبدالله العلالی، ص ۱۱۷ - الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، صص ۱۰۰ - ۱۰۲.

پس از مشورت به طرف ذی حُشم حرکت کردند که مستقیماً با لشکریان حُرّ رویاروی نشوند. اندک زمانی گذشته بود که اسبها آشکار شدند. ما از راه برگشتیم، همین که آنها دیدند ما از راه برگشتیم، آنان نیز برگشتند. ما زودتر از آنها به منزل ذی حُشم رسیدیم. امام حسین علیه السلام امر فرمود چادرها را نصب کردیم. لشکریان حُرّ که در حدود هزار نفر بودند، رسیدند و در گرمای روز در برابر آن حضرت قرار گرفتند. در این حال، امام حسین علیه السلام و یارانش ملبس به عمامه، شمشیرها را به کمر بسته بودند. آن حضرت به یاران خود دستور داد لشکریان حُرّ را که از راه رسیده بودند، آب بدهند و سیرایشان کنند و به اسبان آنان نیز آب بپاشند. یاران آن حضرت کاسه‌ها و طشت‌ها را پر می‌کردند و نزدیک دهان اسبها می‌گرفتند و همین که اسبها سه جرعه یا چهار یا پنج جرعه می‌خوردند، ظرف را برمی‌داشتند و جلوی دهان اسب دیگر می‌بردند، و به این ترتیب همه آنها را سیراب نمودند.»

#### علی بن طغان محاربی می‌گوید:

«من با لشکریان حُرّ بودم و آخر از همه رسیدم. وقتی که امام حسین علیه السلام تشنگی من و اسبم را دید، مشک آب را به من ارائه نمود و فرمود: برادر، سر مشک را کج کن. من هر چه می‌خواستم آب بیاشامم، آب از دهان مشک می‌ریخت و نمی‌دانستم چه کنم! در این موقع، امام حسین علیه السلام که ناظر حرکات من بود، برخاست و آمد و سر مشک را خم کرد و من توانستم آب بیاشامم و اسبم را هم سیراب کنم.»<sup>۱</sup>

ارزش و اهمیت این فضیلت بزرگ، تنها برای کسی قابل فهم است که حقی حیات بشری و کرامت آن را در فوق دوستی‌ها و دشمنی‌ها درک کند و به آن ایمان داشته باشد. قاعدتاً امام حسین علیه السلام می‌دانست که همین هزار نفر در چند روز آینده او را قطعه قطعه خواهند کرد. برای شناخت ریشه‌های اساسی حق حیات، نویسندگان و متفکران، چه در شرق و چه در غرب، سخن‌ها گفته‌اند و احساسات نشان داده‌اند و حماسه‌های محرّک سروده‌اند، ولی هیچ یک از آنان پرده از راز ملکوتی این حقیقت عظمی بر نداشته‌اند، اگرچه مطالب مفید، فراوان گفته‌اند. این راز بزرگ تنها با درک ارتباط مستقیم حیات با خدا آشکار می‌گردد، نه با معلومات سطحی و مشاهدات محدود همراه با اصول پیش ساخته ذهنی!

برای آشنایی بیشتر با این حق الهی از دیدگاه امام حسین علیه السلام، چند سال از روزهای خونبار نینوا به عقب برمی‌گردیم. با شعله‌های جنگ‌های صفین رویاروی می‌شویم که بنیان‌گذاران نظریات «ماکیاولی» آهای

۱- نفس المهموم، محدث قمی، ص ۱۱۳.

۲- نیکولودی برناردودنی ماکیاولی، فیلسوف ایتالیایی (۱۴۶۹-۱۵۲۷م). او صریحاً می‌گفت که خط مشی زندگی، بی‌شرافتی است و شاه فوق تمام قیودات و الزامات مردم عادی است. خلاصه نظرات او بدین قرار است:

الف- همیشه در پی سود باش. ب- جز خود، هیچ‌کس را محترم مدار. ج- بدی کن، اما چنان وانمود کن که خوبی می‌کنی. د- حریص باش و هر چه را می‌توانی تصاحب کن. ه- خسیس باش. و- خشن و درنده‌خوی باش. ز- دیگران را فریب بده. ح- دشمنان و حتی دوستان را بکش. ط- در رفتار با مردم، به زور متوسل شو. ی- تمام کوشش خود را در راه جنگ متمرکز کن. [بزرگان فلسفه، هنری

آن روزگار، آتش آن را در برابر بزرگمرد حق و حقیقت، علی بن ابی طالب علیه السلام پدر همین حسین علیه السلام روشن کرده بودند. در آن کارزار بود که برای نخستین بار، تاریخ شاهد مراعات شگفت‌انگیز حق الهی «حیات» گشت و پی‌ریزی فلسفهٔ بزرگ جان‌گرای (نه جان پرستی) را دید.

جریان چنین بود که: معاویه بن ابی سفیان شطّ پهن‌آور فرات را به روی امام علی علیه السلام و لشکریان او بست تا بتوانند ده‌ها هزار انسان را در اندک زمانی با تشنگی از پای در آورند! معنای این نابکاری نابخردانه جز این نبود که برای اجرای منطقی «چون من ریاست و سلطه‌گری می‌خواهم، پس من بر حَقِّم» ریشه‌دارترین حق الهی ده‌ها هزار انسان را که حق حیات آنهاست، نابود سازد تا بتواند چند سال دیگر بر بالش «من هدف و دیگران وسیله» تکیه بزند و بگوید: «من همه چیز را بدون قید و شرط می‌توانم بخواهم!» و «من هرچه بخواهم حق است!» طبیعی است که لشکریان علی علیه السلام از نبودن آب به مشقت افتادند و جریان را به آن بزرگوار اطلاع دادند. آن حضرت دستور باز کردن راه فرات را صادر فرمودند. دستور آن حضرت به سرعت اجرا شد و مشکل آب که یک یا چند مدعی اسلام! برای مسلمانان به وجود آورده بودند، حل شد. در این هنگام لشکریان امیرالمؤمنین علیه السلام خواستند مقابله به مثل کنند و از در انتقام درآیند و فرات را بر روی لشکریان معاویه ببندند! آن بزرگ‌ترین آشنای «حق حیات»، با آن منطق الهی (جهاد برای احیای انسان و انسانیت است، نه برای نابود کردن آنان) که ریشه در اعماق جانش انداخته بود، مانع از بستن شط فرات به روی لشکریان معاویه شد و فرمود:

«اختیار حق حیات آنان به دست ما نیست. این حق از خدا به وجود آمده و سقوط آن، بستگی به مشیت الهی دارد. بگذارید آب بخورند.»

آن مورّخی که تنها به جمع‌آوری نمودهای فیزیکی دو حادثهٔ انسان‌ساز [که تاریخ بشری از علی علیه السلام و فرزندش حسین علیه السلام به وجدان خود سپرده است] قناعت کند و حتی یک کلمه در تحلیل و ارزیابی اظهار نکند، آیا پاسخی برای این سؤال عقل و وجدانش تهیه نموده است که: «تو مورخ چگونه این حوادث را کنار هم می‌چینی؟ گویی در یک جنگل بی‌سروته چند عدد برگ و چوب خشک را کنار هم چیده‌ای و دل به این خوش می‌داری که من برای بشر تاریخ نوشته‌ام! تو با چه مغز و دلی این همه پدیدهٔ تکان‌دهنده و تحسین‌برانگیز یا اضطراب‌آور را جمع‌آوری نموده و با کمال بی‌اعتنایی از کنار آنها می‌گذری؟!»

این دسته از مورّخان، باید بدانند که با این گونه تاریخ‌نویسی دو کار انجام می‌دهند: یکی این که دل و مغز خود را در مقابل مؤثرترین و تکان‌دهنده‌ترین ستمگری‌ها و ستم‌دیدگی‌ها، با قساوت و بی‌خیالی تباه‌کننده می‌خشکانند. دیگر این که: مردم را به بی‌خیالی و بی‌اعتنایی به مصیبت‌ها و شکنجه‌هایی که از

ستم پیشه‌ها بر مظلومان بینوا وارد می‌شود، عادت می‌دهند!

مورخ، موقعی می‌تواند با ادای رسالت انسانی، خدمتی به بشریت انجام بدهد که با استنباط علمی نتایج کلی حوادث، وظیفه انسانی خود را در تعلیم ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها در حیات فردی و اجتماعی انجام بدهد.<sup>۱</sup>

اگر از جمع‌آوری و بازگو کردن سرگذشت بشری با آن همه فراز و نشیب‌ها و سنگلاخ‌ها و هموارها و ستمگری‌ها و ستم‌دگی‌ها و تکامل‌ها و سقوط‌های فرهنگی و تمدنی، برای اصلاح و بهبود وضع حاضر و آینده زندگی انسانی بهره‌برداری نشود، باید بر آن کاغذهای باطل شده به نام کتاب‌های تاریخ و بر آن انرژی‌های گران‌بهای مغزی و صرف اوقات پرارزش عمر، تأسف‌ها خورد و گریه‌ها کرد.

برای تکمیل این بحث، تذکر مطلبی با اهمیت ضروری به نظر می‌رسد. مطلب این است که هر مورخ آگاه در نگرش به حوادث و رویدادی تاریخی، ممکن است با دو نوع ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها رویاروی شود:

#### نوع یکم- اصول کلی ارزش و ضد ارزش.

بدیهی است که تحقیق و تفسیر حوادث و رویدادهای تاریخی با این نوع، هیچ منافاتی با منش تاریخ‌نگار ندارد، زیرا از یک طرف، واقعیات کاملاً بازگو شده و از طرف دیگر به وسیله تفسیر و تحلیل آن واقعیات بر مبنای ارزش‌ها و ضد ارزش‌های کلی که مورد قبول عموم بشریت است، قدمی در مسیر تعلیم و تربیت مستند به حقایق و واقعیات عینی برداشته شده است. مانند این که در بیان رویدادهای مربوط به بروز و اعتلای یک تمدن، علل و شرایط آن را که فرهنگ و اقتصاد سالم و دادگری حقوقی و تعلیم و تربیت شایسته بوده است، متذکر شویم. اگر کسی بگوید این‌گونه تاریخ‌نگاری همراه با تحلیل و تفسیر بزرگ‌ترین خدمت به «حیات معقول» بشری است، هیچ‌گونه مبالغه‌ای نکرده است. شما اگر در قرآن مجید -کتاب آسمانی مسلمین- دقت کنید، خواهید دید همه آن داستان‌ها که در این کتاب الهی آمده است، برای تعلیم و تربیت بشر به وسیله ارائه ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها می‌باشد.

#### نوع دوم- ارزش‌ها و ضد ارزش‌های خصوصی نژادی، اقلیمی، فرهنگی خاص و رویدادهای شخصی.

البته تردیدی نیست که مورخ برای بیان چنین ارزش‌ها و ضد ارزش‌هایی وظیفه الزامی ندارد، اگرچه در صورت احتمال استفاده از آن‌ها نیز مانعی از تحقیق و تفسیر پیرامون آن‌ها دیده نمی‌شود.

۱- بزرگ‌ترین نقصی که کنار هم چیدن رویدادهای بشری به عنوان تاریخ در علوم انسانی دارد، این است که اغلب نمودهای رفتاری فیزیکی که از بشر صادر می‌گردد، منحصر به یک چیز مشخص نیست، بلکه یک یا چند علت از علل محتمل می‌تواند آن‌ها را به وجود بیاورد. به عنوان مثال، ما در تواریخ می‌خوانیم که جنگ‌هایی میان ایران و یونان به وقوع پیوسته است. اما این جنگ‌ها، یا علت اقتصادی داشته یا علت انتقام‌جویی، یا تضادهای ایدئولوژیکی یا اختلافات زمینی و یا غرور و کبر زمامداران و یا سلطه‌جویی. حال، برای فهم حقیقت این جنگ‌ها، کدام یک از علل مزبور را باید به حساب بیاوریم؟

۵- اغلب تواریخی که داستان شهادت امام حسین علیه السلام را نوشته‌اند، این جریان شگفت‌انگیز را نقل نموده‌اند که: هر اندازه کار برای آن حضرت در ساعات حساس روز عاشورا شدیدتر می‌گشت، چهرهٔ مبارک آن مسافر دار بقا برافروخته‌تر می‌شد که خود حکایت از انبساط و شکوفایی روحی آن حضرت می‌نمود. بعضی از خواص یاران آن شهید راه انسانیت، با مشاهده زیبایی آن چهرهٔ برافروخته، در حال اشاره به آن حضرت به یکدیگر می‌گفتند:

«بنگرید به حسین علیه السلام که به هیچ وجه از مرگ نمی‌ترسد!»<sup>۱</sup>

آیا کسی که متصدی طرح سرگذشت بشری است، نباید وقتی که این پدیدهٔ محیرالعقول را در منابع صحیح تاریخ دید، به بشر بگوید:

«این است نیروی باعظمت روح آدمی که در مورد سخت‌ترین زجر و شکنجه‌های شکننده، به جهت تکاپو در میدان مسابقه برای کمال، همانند پیروزمندترین مرد، احساس مسرت و شکوفایی داشته باشد.»

۶- آقایان مورخان عزیز، خود شما می‌نویسید، یا اگر به کتاب‌هایی که وقایع قصهٔ خونین امام حسین علیه السلام را مطرح نموده‌اند توجه کنید، این رویداد کوچک‌نما ولی به بزرگی انسانیت را خواهید دید که اوایل شب تاسوعا، شمر بن ذی‌الجوشن یکی از چند نفر از خبیث‌ترین و شقی‌ترین افراد نوع انسانی، از طرف عبیدالله بن زیاد مزدور خودباختهٔ یزید، امان‌نامه‌ای برای حضرت ابوالفضل و برادران او که از طرف مادر با آن پلید جنایتکار خویشاوندی داشتند، آورد و نزدیک خیمه‌های امام حسین علیه السلام آمد که آن امان‌نامه را ابلاغ نماید و به زعم کثیف خود، آن یاوران عزیز امام حسین علیه السلام را از مرگ نجات بدهد؛ وقتی که در نزدیکی خیمه‌ها نعره زد: «کجا هستند فرزندان خواهر ما؟» آن یاوران از جان گذشته و به امان خدا پیوسته، پاسخ او را نگفتند. سرور شهیدان فرمود: «سخنش را پاسخ بدهید [اگرچه پلید و خبیث است]». این پاسخ، از دیدگاه ارزش‌های انسانی، با آن آبی که امام حسین علیه السلام به حرّ و لشکریان او و حتی به اسبان آنان داد، از یک ریشهٔ الهی برمی‌آید.

۱- نفس المهموم، صص ۱۵۱ و ۱۵۲، نقل از معانی الاخبار از امام محمدباقر علیه السلام.



## بخش پنجم

### مقدمه چهارم:

اگر حیات انسانی به طور صحیح شناخته نشود و به هدف اعلاى خود توجه نگردهد، پست‌ترین پدیده عالم طبیعت خواهد بود.

اگر گردانندگان یک جامعه به مسأله شناسایی حیات و توجیه آن به هدف عالی اش اهتمام نورزند و مردم را رها کنند تا چیزی را جز آن چه که محیط و انگیزه‌های خودخواهی و لذت‌پرستی برای آنان پیش می‌آورد، نفهمند و نپذیرند، آیا می‌توان برای چنین حیاتی تفسیر و توجیه و اصلی را در نظر گرفت که بر مرگ و نابودی ترجیح داشته باشد؟!

ای‌کاش همان‌گونه که اکثریت مردم با تحریک پیشتازان سیاسی خود برای به دست آوردن طرق معاش مادی و اعتبارات دنیوی، دست به قیام‌ها و انقلاب‌ها می‌زنند، برای دفاع از ارزش‌های روحی و «حیات معقول» خود نیز دست به قیام و ایجاد تحولات می‌زدند. ما در آن موقع می‌فهمیدیم که سطح عظمت انسان‌ها تا چه حد بالا می‌رود. با نظر به ملاک همین آرزوی سازنده تاریخ است که یکی از انسان‌شناسان بزرگ می‌گوید:

«اگر مقدار کمی از آن اشک‌هایی که برای شکم‌های گرسنه و بدن‌های برهنه ریخته شده است، درباره ارواح گرسنه معرفت و فضایل انسانی و برهنه از لباس شرافت و کرامت، بر رخسار بشر سرازیر می‌شد، نه روحی گرسنه و برهنه بر روی زمین می‌ماند و نه شکمی گرسنه و بدنی برهنه.»

زندگی بدون معیار حق و قانون که نه به بایستگی‌ها اهمیت می‌دهد و نه به شایستگی‌ها، همان است که آن را خالق یکتای عالم هستی معرفی فرموده است:

... لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ



### هُم أَضَلُّ أَوْلِيكَ هُمُ الْغَافِلُونَ<sup>۱</sup>

«برای آن تبهکاران دل‌هایی است که به وسیله آن‌ها نمی‌فهمند، و برای آنان چشم‌هایی است که به وسیله آن‌ها نمی‌بینند، و برای آنان گوش‌هایی است که به وسیله آن‌ها نمی‌شنوند. آنان مانند چهارپایان، بلکه گمراه‌تر از آنان هستند [زیرا] آنان هستند که در غفلت غوطه‌ورند.»

آیا تاکنون به این موضوع فکر کرده‌اید که آدمی با داشتن آن همه زیبایی و وسایل تکامل و پیشرفت در «حیات معقول»، چگونه به درجه‌ای از تنزل و سقوط می‌رسد که حتی از جانور نیز پست‌تر و گمراه‌تر می‌گردد؟! شاید فهم این معنی به تفکر زیاد نیازمند نباشد، زیرا:

اولاً؛ به قول مولوی:

هم از آن سو جو جواب ای مرتضی      کاین سؤال آمد از آن سو مر تو را

شما اگر متن همین سؤال را مورد توجه قرار بدهید، پاسخ خود را حتماً می‌بایید، زیرا شما سؤال می‌کنید که چگونه می‌شود آدمی با داشتن آن همه زیبایی و وسایل تکامل و ترقی در «حیات معقول»، در سقوط به پستی‌ها، حتی از جانوران هم نکبت‌بارتر و گمراه‌تر می‌شود؟ بدیهی است که پاسخ سؤال مزبور، این است که آدمی با داشتن آن همه وسایل اعتلا و تکامل سقوط می‌کند، در صورتی که حیوانات از آن وسایل محروم‌اند.

ثانیاً؛ پستی و گمراهی یک حیوان هر قدر که هم درنده باشد، به قدری محدود و ناچیز است که به هیچ وجه با ضلالت و شقاوت انسان‌های جنایتکار و خیانت‌پیشه قابل مقایسه نیست. اگر شما تعدی‌ها و تجاوزهای همه حیواناتی را که تاکنون بر روی زمین زندگی کرده‌اند، در نظر بگیرید، نمی‌توانید آن‌ها را برابر شقاوت یک انسان‌نمای شقی مانند چنگیز بگذارید و با یکدیگر مقایسه کنید. اگر بخواهید همه تجاوزها و کشتارهای حیوانات کره زمین را در برابر این نیت و آرزوی نرون که می‌گفت: «ای کاش همه مردم یک سر و گردن داشتند، و من آن را با یک ضربه شمشیر از بدنشان جدا می‌کردم!» بگذارید و با یکدیگر مقایسه نمایید، ملاحظه می‌کنید که یک نیت و آرزوی نرون ستمکار، از همه آن‌ها پلیدتر و گمراهانه‌تر است.

ثالثاً؛ تاکنون در هیچ مورد مشاهده نشده است و از هیچ کس شنیده نشده و از هیچ تحقیق علمی به دست نیامده است که ماری پس از آن که یک انسان را بگذرد و او را بکشد، به لانه خود برود و با حالت انبساط و خوشحالی برای خود یا با همنشینانش مجلس جشن و سرور برپا کند و به وسیله نظم یا نثر و با کمال مباحثات خطاب به کشته شده خود بگوید: دیدی که تو را چگونه از پای در آوردم؟ من همانم که:

۱-سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

### عَلَا زَيْدُنَا يَوْمَ النَّفَا رَأْسَ زَيْدِكُمْ بِأَيُّضِ ضَاغِ الشُّفْرَتَيْنِ يَمَانِ

«آری، این زید ما بود که در روز پیکار سر زید شمارا با شمشیر یمانی براق و دارای لبه تیز و گذران بالا برد!!»

رابعاً: حیوانات از مواد غذایی و مسکن و اطفال خود، به اندازه‌ای که ضرورت حیاتی آن‌ها ایجاب می‌کند، دفاع می‌کنند و چه بسا به این خاطر به کشتار می‌پردازند. ولی تاکنون جنگ حیوانات بر مبنای خیال‌ها و اعتبارات بی‌اساسی که در نوع بشر دیده می‌شود، مشاهده نشده است. آری:

### بر خیالی صلحشان و جنگشان      بر خیالی نامشان و ننگشان

متأسفانه، احتکار مواد معیشت و مواد ضروری زندگی مانند دارو و دیگر وسایل حیات مردم، برای به دست آوردن سود و اعتبار بیشتر، در افراد نوع بشر که با کمال وقاحت خود را تکامل یافته‌ترین موجودات عالم هستی معرفی می‌کنند، به فراوانی دیده می‌شود نه در حیوانات.

حال، در نظر بگیرید چنین انسان‌نمایی که بنا به فرموده خداوند، پست‌تر و گمراه‌تر از حیوانات است، می‌خواهد با گله‌ای از امثال خود، مدیریت آن جامعه اسلامی را به‌زور شمشیر به دست بگیرد، که زمینه و عوامل عالی‌ترین تمدن انسانی را محمد بن عبدالله ص در آن جا به وجود آورده و نمونه متمدن‌ترین اولاد آدم ع مانند «سلمان فارسی»، «ابوذر غفاری»، «ابوبکر صدیق»، «عمر بن الخطاب»، «عثمان غنی»، «علی مرتضی»، «امام حسین»، «امام جعفر صادق»، «امام زین‌العابدین»، «امام باقر»، «امام رضا»، «امام محمد تقی»، «امام کاظم»، «امام رضا»، «امام جواد» و «امام مهدی» را در تاریخ بشریت تقدیم فرموده است، و با مبانی منطقی و عقلانی مکتب خود نیز اثبات کرده است که این نمونه‌ها، ساخته شده ماهیت مکتب‌اند، نه شخصیت خاص طبیعی آنان.

آیا امکان داشت که حسین بن علی ع مرگ با شرافت را که همان شکوفایی «حیات معقول و طیبه» او بود، به زندگی با آن دشمنان انسان و انسانیت و ارزش‌های آن ترجیح ندهد؟! به راستی اگر امام حسین ع به زندگی چند روزه دنیا تن می‌داد تا چند صبحی از مواد معیشت بهره‌مند شود و به دلیل عدم مخالفت با یزید، مورد محبت عده‌ای از کاسه‌لیسان سفره‌های رنگین یزید قرار گیرد و حتی از لذایذ تخیلی مقام و منزلت نیز برخوردار گردد، آیا در مقابل شخصیت الهی و وجدان پاک خود و وجدان حساس تاریخ، مسؤول و شرمنده نمی‌شد؟! آیا بالاتر از همه این‌ها، در پیشگاه خدا سرافکنده نمی‌شد؟!

دریغ که اکثریت ناآگاه مردم، از درک معنای سعادت غافل و ناتوان هستند. آنان با کمال ساده‌لوحی یا بی‌اعتنایی به حقایق، خور و خواب و خشم و شهوات و مقام و شهرت را سعادت تلقی می‌کنند و با این تخیل منحرف، خود را از سعادت واقعی محروم می‌سازند. منطق ربّانی امام حسین ع، رسیدن به ساحل زندگی و ورود به اقیانوس حیات ابدی را در برابر زندگی با ستمکاران و جنایتکاران، سعادت مطلق تلقی می‌نماید و از ادامه تماشای ستارگان و خورشید و ماه و همزیستی با ضد انسان‌های انسان‌نما انصراف پیدا می‌دهد.



## بخش ششم

### مقدمه پنجم:

حیات انسانی و کرامت و شرافت ذاتی آن از دیدگاه حقوق جهانی بشر در اسلام

الف. حیات، عطای خداوندی است و حق آن برای همه انسان‌ها تضمین شده است. همه دولت‌ها و جمعیت‌ها و افراد مکلف به حمایت و دفاع از حق حیات در مقابل هرگونه تعدی و وارد شدن اخلال بر بقای طبیعی آن، مانند بیماری‌ها و بلاهای طبیعی و انسانی هستند. جدا کردن هیچ روحی از بدن، بدون مقتضی شرعی جایز نیست.

ب. استفاده از هر وسیله‌ای برای نابودی چشمه‌سار حیات بشری اعم از کلی و جزئی، حرام است.  
ج. حفظ ادامه حیات بشری تا آنجا که خدا اجازه داده است، واجب است، خواه حفاظت هر فرد بر حیات خود در مقابل تعدی دیگران یا تعدی بر خویشان (مانند انتحار) یا محافظت او درباره حیات دیگران باشد.  
د. بر هر کسی که مورد استضعاف قرار گرفته و حیات و کرامت او از ناحیه عوامل طبیعی یا از طرف قدرتمندان مورد تهدید واقع شده، واجب است که قیام کند به دفع استضعاف و دفع خطر از حیات و کرامت خویشان به هر نحو مشروعی که توانایی آن را دارد؛ و هر کس که به انجام این تکلیف قیام نکند، به ظالم در مستضعف ساختن و تهدید حیات و کرامت خود، کمک کرده است. چنین شخصی از کسانی است که هنگامی که فرشتگان آنان را در حال مرگ در وضعی می‌یابند که تن به بینوایی و استضعاف داده و ظلم بر خویشان نموده‌اند، از آنان می‌پرسند:

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْنَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا

«کسانی که بر خویشتن ستمکار بوده‌اند، وقتی فرشتگان جانشان را می‌گیرند، می‌گویند: شما در زندگی دنیوی در چه حالی بودید؟ آنان پاسخ می‌دهند: ما در روی زمین مستضعف (بینوا و بیچاره) بودیم. [فرشتگان به آنان] می‌گویند: آیا زمین خدا پهناور نبود تا در آن هجرت کنید؟ آنان کسانی هستند که منزلگه نهایی آنان دوزخ است و دوزخ سرنوشت بدی است.»

این در صورتی است که در حقوق جهانی بشر از دیدگاه غرب، در مواد مربوطه، مانند ماده سوم و ماده پنجم، وجوب محافظت هر انسان از حیات خود را مطرح ننموده، و هم‌چنین حق دفع استضعاف را برای انسان‌ها مقرر نکرده است.

## بخش هفتم

### مقدمه ششم:

حیات چیست که دفاع از شرف و حیثیت آن، از اصول اساسی اسلام بوده و موجب بروز حادثه محیرالعقول دشت نینوا گشته است؟

این سؤال را در صورت کلی تر می توان چنین مطرح کرد: ماهیت و هدف حیات چیست که برای دفاع از شرف و کرامت آن، تاریخ بشری پر از جنگ و پیکار و خون ریزی ها بوده و بالاتر از همه، حادثه بی نظیر کربلا را به وجود آورده است؟

برای شناخت هدف حیات، نخست باید ماهیت حیات و مختصات باعظمت آن را تا حدی که برای تهیه پاسخ به سؤال مذکور لازم است، مورد بررسی قرار بدهیم.

هدف اعلای حیات، عبارت است از:

«قرار گرفتن در جاذبه کمال ربوبی به وسیله تکاپوی آگاهانه و آزادانه.»

کمال چیست؟ کمال عبارت است از:

«توانایی یک موجود بر نهایت تأثیر و تأثر ممکن با جهانی که جلوه گاه حکمت و مشیت خداوندی است.»

متأسفانه، غالباً در تبیین فلسفه و هدف زندگی، بدون توجه به ماهیت و مختصات باعظمت حیات، مسائلی را مطرح می کنند که نشان دهنده این است که آنان موضوع مبهمی را که دارای یک عده از پدیده ها و رفتارها و نیروها در فاصله بین تولد و مرگ است، به نام حیات در نظر گرفته اند و شناخت ماهیت و فلسفه و هدف آن را تعقیب می کنند!

بدیهی است که چنین تصویری از زندگی، غیر از واقعیت آن است که بشر به دنبال شناسایی ماهیت و

مختصات و هدف آن می‌گردد. البته ما در این مقدمه، مسائل مربوط به این امور را به طور مختصر و فقط به منظور آمادگی برای آشنایی با حیات و هدف آن، بررسی می‌کنیم. باشد که بتوانیم توفیق ارزشیابی حادثه انسان‌ساز نینوارا به دست بیاوریم.

**ماهیت حیات:** اگرچه تاکنون ماهیت حیات برای قلمرو دانش‌ها و فلسفه‌ها کاملاً کشف نشده است، ولی شناخت مختصات آن، کمک بسیار فراوانی در پیشرفت بشریت در دو قلمرو «انسان آن چنان که هست» و «انسان آن چنان که باید و شاید» نموده است. برای فهم عظمت حیات و هدف آن، نمونه‌هایی از مختصات حیات را متذکر می‌شویم.

۱- برای اثبات عظمت خود حیات، از واقعیات فراوانی می‌توان استفاده کرد. ما در این مبحث برای مراعات، اختصاراً به یک موضوع اشاره می‌کنیم: شناخت واقعی جوهر حیات، نیازمند پاسخ به هفت میلیون سؤال است که **اپارین** در کتاب **حیات: طبیعت و منشأ تکامل آن** مطرح کرده است. عبارات **اپارین** از این قرار است:

«فقط از راه چنین برداشت تکاملی است که امکان می‌یابیم نه فقط بفهمیم که در بدن موجودات زنده چه رخ می‌دهد و برای چه رخ می‌دهد، بلکه هم‌چنین خواهیم توانست به هفت میلیون سؤال پاسخ بدهیم که برای شناخت واقعی جوهر حیات در برابر ما قرار می‌گیرند.»<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد، همان طور که در عبارات بعدی **اپارین** که در همان کتاب، صفحه ۲۹۹ نوشته شده است، خواهیم دید:

«متأسفانه هنوز معلومات ما درباره این تکامل بسیار ناچیزتر از آن است که بتوانیم مسیر آن را به طور سیستماتیک مشخص کنیم و دگرگونی کیفی سازمان انتقال فعالانه مواد را که در مراحل خاصی از تکامل دنیای زنده رخ داده، مورد توجه قرار دهیم.»<sup>۲</sup>

این جانب در موقع تحقیق در مباحث این کتاب، هنگامی که عبارات **اپارین** را در صفحه ۱۸۳ خواندم، این جمله را اضافه کردم که: «اگر این سؤال را که چرا و چگونه این تکامل به جریان افتاده است، به هفت میلیون سؤال اضافه کنیم، سؤالاتی که پیش روی ما قرار گرفته، می‌شود هفت میلیون و یک سؤال». وقتی که عبارت **اپارین** را در صفحه ۲۹۹ از همان کتاب دیدم، تعجب کردم که چرا مطلب صفحه ۲۹۹، ذهن آقای **اپارین** را به خود متوجه نساخته است!

۲- کمالات علمی فوق تصور و تراوش هزاران رشته از دانش‌ها به وسیله اکتشافات و خلاقیت‌های مغزی و روانی بشری.

۱- حیات: طبیعت و منشأ تکامل آن، آ.ای. اپارین، ترجمه هاشم بنی‌طرفی، ص ۱۸۳.

۲- همان مأخذ، ص ۲۹۹.

۳- بروز کمالات جهان بینی های اعلیٰ که به طور مستقیم می تواند وابستگی جان آدمی را با خدا اثبات کند، زیرا هیچ جهان بینی، بدون اظهار نظر کلی درباره عالم هستی معنایی ندارد و هیچ اظهار نظر کلی بدون اشراف بر جهان هستی و قوانین و اصول آن، امکان پذیر نیست.

عقل ما بر آسیا کی اعتلا کردی چنین      گر نه عقل مردمی از کل خویش اجزاستی

«ناصر خسرو قبادیانی»

۴- جان آدمی با آن لطافت فوق تصویری که دارد، چنان قدرت و مقاومتی در خود احساس می کند که می تواند به تنهایی در مقابل جهان هستی مقاومت داشته باشد.

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان      قال ومقال عالمی می کشم از برای تو

«حافظ»

علی بن ابی طالب علیه السلام را می بینیم که در عین حال که حساسیت بسیار شدید درباره کشیدن پوست جو از دهان مورچه ای، ستم در خود احساس می کند و سخت بیمناک می شود، به تبهکاران دوران خود می فرماید:

إِنِّي وَاللَّهِ لَوْ لَقَيْتُهُمْ وَاحِدًا وَهُمْ طِلَاعُ الْأَرْضِ ضِ كَلِّهَا مَا بَأَلَيْتُ وَلَا أَسْتَوْحِشْتُ<sup>۱</sup>

«سوگند به خدا، من اگر به تنهایی با همه آنان ملاقات کنم در حالی که همه سطح زمین را پر کنند، نه باکی دارم و نه وحشتی به خود راه می دهم.»

لَوْ جِئْتُمُونِي طِلَاعَ الْأَرْضِ لَمَّا وَبَيْتُ

«اگر روی زمین را از افراد خود پر کنید (و برای خصومت رویاروی من بایستید)، از شما روی بر نخواهم گرداند و با شما مقابله خواهم کرد.»

۵- نبوغ های هنری که آثار حیرت انگیزی در تاریخ به نمایش گذاشته است. می توان گفت انواع این نبوغ ها با نظر به استعدادها و نمودهای از آن ها که در عرصه تاریخ مشاهده می شود، بیش از حد شمارش است.

۶- نبوغ های صنعتی و فعالیت های بسیار دقیق و ظرافت کاری های شگفت انگیز در قلمرو انواع بی شمار از فن آوری ها (تکنولوژی ها) که حصول تدریجی آن ها در تاریخ بشری مانع از دریافت اهمیت آن ها گشته است.

۷- انواع مدیریت های معقول و شایسته در اداره تمدن ها و فرهنگ های فراوان که حاکی از قدرت فوق العاده بشر در کشف کلیات، در دو قلمرو انسان و جهان، و نیز کشف موارد و مصادیق و قدرت تطبیق



آن کلیات بر جزئیات و مصادیق است که نیازمند نیووغ‌ها و استعداد‌های بسیار عالی می‌باشد.

۸- کمالات اخلاقی و عرفانی و دینی که در هر بُرهه از تاریخ، در هر جامعه‌ای که تا حدودی به ارزش‌های انسانی نایل گشته، در وجود تکاپوگران راستین واقعیت پیدا کرده است. هرچند که این تکاپوگران بزرگ میدان «حیات معقول» و این سبقت‌گیرندگان خیر و کمال، همواره در جوامع در اقلیت بوده‌اند، اما اینان همانند چشم، یا مغز یا قلب در کالبدِ بدنِ مادّی بزرگ انسان هستند که مایهٔ آبرو و شرف و حیثیت جوامع خود می‌باشند و می‌توانند غوطه‌ور شدنِ اکثریت انسان‌ها در حیات طبیعی حیوانی را، از «حیات معقول انسانی» به خوبی تفکیک نمایند.

از این جهت که وجود عظمت و کمالات حیات در این بخش (بخش ۸) روحی است، لذا، کمال یافتگان نمی‌توانند تکامل‌های درونی خود را مانند نمودهای فیزیکی به مردم جامعهٔ خود ارائه بدهند. لذا، مردم معمولی نمی‌دانند در میان آنان کسانی زندگی می‌کنند که هر یک به تنهایی استعداد جهان بزرگ شدن را در درون خود به فعلیت رسانده‌اند. آری؛ حرکت تکاملی در مسافت‌های فیزیکی انجام نمی‌گیرد تا قابل مشاهده برای همگان باشد. این معراج دیگری است.

نه چو معراج زمینی تا قمر      بلکه چون معراج کلکی تا شکر<sup>۱</sup>

\*\*\*

بر لبش قفل است و در دل رازها      لب خموش و دل پر از آوازا  
عارفان که جام حق نوشیده‌اند      رازها دانسته و پوشیده‌اند  
هر که را اسرار حق آموختند      مُهر کردند و دهانش دوختند<sup>۲</sup>

این عظمت‌ها و ارزش‌های روحی، در مقاطعی از زمان بروز می‌کند که کمال‌یافتگان در ارتباط با حوادثی قرار گیرند که خصلت‌ها و کمالات درونی آن‌ها را ظاهر سازد.

توضیح این که، اغلب نهادهای باعظمت روح آدمی در عرصهٔ حیات بروز نمی‌کنند، مگر این که حوادثی در جامعه بروز کند و انسان کمال‌یافته، احساس تکلیف کند که باید در برابر آن حادثه، موقعیت خود را از همهٔ جهات یا از بعضی از جهات مشخص کند. در این صورت ممکن است، کمال یا کمالات او در صحنهٔ اجتماع بروز نماید. به عنوان نمونه؛ ابودر غفاری را در نظر می‌گیریم که پیش از بروز اختلالات اقتصادی و فرهنگی در جوامع اسلامی، یک مرد زاهد و با ایمان [شاید برای اکثریت به عنوان یک مسلمان خوب معمولی] مطرح بود. تا آن گاه که رنگِ قانون:

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ<sup>۳</sup>

۱- ر.ک: تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، محمدتقی جعفری، ج ۹، ص ۴۹۲.

۲- همان مأخذ، ج ۱۲، ص ۹۳.

۳- سورهٔ حجرات، آیه ۱۳.

«با کرامت ترین شما نزد خداوند، باتقوی ترین شماست.»

با نژادگرایی و مقام پرستی و خودکامگی‌ها مات و مبهم گشت [که این عامل خود از مقدمات بروز حادثه کربلا بود]. در آن هنگام بود که درون ابودر غفاری توفانی شد و او را تا حدودی به مردم جامعه معرفی نمود. پیش از آن غرّش و توفان، چه کسی می‌فهمید که در درون ابودر درباره جان‌های آدمیان و ارزش کارشان چه می‌گذرد؟ جریان این کمال بی‌نمود، چنین بود که چراغ عمر هدفدار این مرد بزرگ در بیابان رُبده [که به آن جا تبعید شده بود] رو به خاموشی می‌رفت و فروغ ابدیت، بین چشمان ابودر در حال نگرش به افق بیکران ارزش‌ها، کم‌کم به خاموشی نزدیک می‌شد. ناگهان اضطراب جدی همسر عزیزش، او را بار دیگر به این جهان، که به خط‌نهایی آن نزدیک شده بود، و به آن مونس و غمخوار (همسرش) در پهنه بیابان متوجه ساخت. از علت اضطرابش سؤال کرد. همسرش چنین پاسخ داد: «ای تنها، که هم اکنون با تحریک بال‌های سرنوشت تیز پرواز او ج گرفته‌ای و به ابدیت رهسپار خواهی شد، من به تنهایی پس از تو در این وادی هراس‌انگیز چه کنم؟!»

ابودر فرمود: از آن سو به جاده نگاه کن. آن سیاهی که می‌بینی، کاروانی است که رو به مدینه می‌رود. در آن هنگام که من چشم از این دنیا بستم، کنار آن جاده برو و به آنان بگو: در این نزدیکی مردی [یا مسلمانی یا یکی از صحابه پیامبر ﷺ] از دنیا رفته است. آنان می‌آیند و مرا پس از ادای مراسم خروج از دنیا و ورود به سرای ابدیت به خاک می‌سپارند و تو را نیز به مدینه می‌برند و به دودمانت می‌رسانند.

در این جا بود که از اقیانوس درون ابودر غفاری موجی سرکشید و قطره‌ای از ارزش جان آدمی را که در کار او تجسم پیدا می‌کند و فقط کمال‌یافتگان آن را می‌فهمند، برای ابودر ارائه کرد. در این هنگام، ابودر با آخرین فروغ چشمانش به همسر نگریست و چنین گفت: همسر عزیزم، موقعی که آنان سر جنازه من رسیدند و خواستند به وظیفه دینی - انسانی خود اقدام کنند و مرا برای ورود به اولین منزلگه ابدیت تجهیز نمایند، بگو ابودر این طور وصیت کرده است که پیش از اقدام به کار غسل و کفن و دفن من، نخست آن یک گوسفند را که آخرین روزی من از دنیاست، ذبح و از گوشت آن استفاده کنید، سپس به انجام تکلیف خود بپردازید و برای من، بدون دستمزد (مجانی) کار نکنید.

این را می‌دانیم که همین شناخت ارزش جان آدمی بود که از آیه شریفه:

وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ<sup>۱</sup>

«کار و کالای مردم را از ارزش نیندازید.»

در درون کمالجوی ابودر راه یافت و سپس در گذرگاه قرون و اعصار، مقتدرترین مغزها مانند «ابن

۱-سوره اعراف، آیه ۸۵ -سوره هود، آیه ۸۵ -سوره شعرا، آیه ۱۸۳.

خلدون»ها و «ریکار دو»ها و دیگران را به خود مشغول نمود. ای کاش یک ابوذر دیگر پیدا می شد و ارزش واقعی کار را برای بشریت مطرح می کرد. خداوندا، این کمال یافتگان، حیات و هدف آن را چگونه دیدند که چنین به پرواز درآمدند و تنهایی در بیابان ریزه و جان سپردن در آن صحرا را بر زندگی با مردم روح گم کرده ترجیح دادند و رفتند؟! ای خدای بزرگ، برای دیدن حقیقت حیات و هدف آن:

ما نمی خواهیم غیر از دیده‌ای  
دیده تیزی کشی<sup>۱</sup> بگزیده‌ای  
بعد از این ما دیده می خواهیم و بس  
تا نپوشد بحر را خاشاک و خس<sup>۲</sup>

«مولوی»

بیاپید، چشم از هرگونه اصطلاح سازی های مکتبی که گویندگانش طعم و لَقْدُ کَرَمْنَا بَنی آدَم<sup>۳</sup> (ما فرزندان آدم را تکریم نموده ایم) را نچشیده اند، بیوشیم، و با تبعیت از امام حسین علیه السلام و منطق جاودانی او که فرمود: هیئات مَنَّا الذَّلَّةُ، دامن انسان و انسانیت را از پلیدی های ذلت و پستی و خواری تطهیر نماییم. مادامی که از اصل مذکور (و لَقْدُ کَرَمْنَا بَنی آدَم) پیروی نکنیم، بار ذلّت به ما مجالی برای «حیات معقول» نخواهد داد و با مردن یک انسان فقط احساس تراژدی کرده، و با کشته شدن میلیون ها انسان در میدان تنازع برای بقا، صفحات کاغذها را فقط با آمار پر خواهیم کرد. حال، ادامه بحث حیات و فهم عظمت آن:

۹- وارستگی ها و فداکاری های مُحیر العقول در دفاع از جان ها و ارواح انسان ها و ارزش های آن مانند حیات شایسته، کرامت و شرف ذاتی و آزادی معقول، به تنهایی برای نشان دادن عظمت شکوفایی حیات کفایت می کند. این خصیصه است که پدیده شهادت را برای اعتلای ارزش های بزرگ انسانیت به رسمیت می شناسد.

۱۰- دریافت حقایق خیره کننده جمال و جلال در جان آدمی که موجب شده است محور اساسی فرهنگ پیشرو دینی و اقوام تمدن دیده دنیا باشد.

آیا تاکنون در این معنی اندیشیده اید که در یک دیوان شعر، ۶۳۰۰ مورد درباره ماهیت جان و مختصات و ارزش های آن، عالی ترین مطالب آمده است؟<sup>۴</sup>

مانند آن مطلب که عطار می گوید:

کارگاهی بس عجایب دیده ام  
سوی کُنه خویش کس را راه نیست  
جمله را از خویش غایب دیده ام  
نزه ای از نزه ای آگاه نیست  
جان نهان در جسم و تو در جان نهان  
ای نهان اندر نهان ای جانِ جان

۱- کش = نافذ، زیبا.

۲- ر.ک: تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، محمدتقی جعفری، ج ۱۴، ص ۱۱۲.

۳- سوره اسراء، آیه ۷۰.

۴- دیوان شمس

چه عروسی است در جان که جهان زعکس رویش

چو دو دستِ نو عروسانِ تر و پُرنگار بادا

«مولوی»

این نکته را که مولوی دربارهٔ جان می‌گوید:

هر کسی رو جانبی آورده‌اند

قبلهٔ جان را چو پنهان کرده‌اند

برای قابل درک ساختن طعمِ فَأَیْنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ<sup>۱</sup> (به هر کجا که رو کنید، روی شما به سوی خداست)، می‌باشد. این حقیقت را هم به‌خاطر بسپاریم که اگر بنا شود هدف حیات را از راه علم و فلسفه بفهمیم، اگرچه سودی خواهیم برد، ولی در این صورت، سروکار ما فقط با مفاهیم و قضایای محدودی خواهد بود که اغلب آن‌ها جنبهٔ معلولی دارد، نه علّی.

بنابراین، باید راهی پیدا کنیم که از نمونهٔ شمارهٔ هشتم (کمالات اخلاقی و دینی و عرفانی که نصیب تکاپوگران میدان «حیات معقول» گشته است) و نمونهٔ شمارهٔ نهم (وارستگی‌ها و فداکاری‌های محیرالعقول در دفاع از جان‌های انسان و انسانیت و ارزش‌های آن) برای شناخت حیات و عظمت و هدف اعلای آن استفاده کنیم، زیرا اینان هستند که حرکت کرده و از پدیده‌های مادی زیست، تحول یافته و وارد حیات حقیقی شده‌اند و بس.

خدا می‌داند و آن کس که رفته

خرد مومین قدم وین راه تفته